

۱۱ پاہو ۲۰۰۴

ھفتاد دو دیو

علویہ الخیرۃ

۷۲ دبو

آصف بن برخیا

رئیس

پنج

الحمد لله رب العالمين والعاشرة لالكتاب و
 الصلاوة واللهم على سيد خلقك محمد وآله واصحه
 أما بعد بربنا أنت حق سعادته ونعمتك لا يحيى بغيرك
 ربنا نشهد لك عز طاقتك دار طلبك نهر دارك زم
 سلامكم الله سفير طلاقت خود راز خدا خواست
 خدا ونور عالم حملت يا مختار بمحرك داد جنان بخمر
 وصفي وظاهر وجيئ وانفس وسمور ودستانه وجمع
 حلمونات در حکم اود کردند ما حست ابردیا در را بخانه
 بکاه راه روز باد صبا او راح بزرو وینم روز اور الجای



شدند از همکرگوال گرد و ایشان هر یک لفتنده
 می خوردند و مارای خود را میگردند که سبب ایشان حست
 داده بودند و میگردند که چگونه باشد آن و نیست بخفتان
 خود عیوب دهنند که علاجی و دیگری ترتیب ندادند
 اول این حکم برخیست درین در موادی زمان حامل
 ششم در میان کودکان چهارم در حزن حیطه بهنم در دیوانه علاجی
 هشتم در میان کودکان نهفتم در اینجا لذت زمان هشتم بیمار حکم فاتح
 نهم بیکم خود را بنده بخت بددم بر هر کسی بزند بیکم خود پا زدهم در خانه خود
 هزار دهم خد علی زدن برخیزد چادر دهم لا بعزم شده کوکان یازدهم در دهم اغصان
 سیزدهم در میان دیگران هفدهم از امامت از حزد بخور

خود مری سایزد در میان بالهای اسماز خونه که آنها
 برآمدند و چهار هزار کرسه زر لفهای دلبو و جمله
 در نیز و نیز طایخ و از کان هولت پر کردهای می
 نشستند و یکی از اینها که هم قطبی و یکی از آنها
 که نام او آنها بیرونی بود بین زر ایمان قم امده
 و گفتند یا رسول الله این چه من منزلتی که خواه است
 پیغمبر کی بخوبی و خیر باشد که آن دعوی ادیم دیگر را طلب
 کنی کنم آدمیان را غذاب خواهند نداشتند ما باید ایشان را
حاطف کنی و از همکرگووال میگردند که هر یکی صفر را گذرانی
میگردند چه علاج دارند هر یکی چه علاج دارند
کیان فرمودند ایشان و احتمل ساخته خود چون خانم

چست ناز نز تو ایم بسود کفت این طلبم پنید
و برصم کیر دبا خود را در که سفایا بد این است
اد دو صفحه ۸۸۷ هما عماله طراحت طراحت ۲

۱۲۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱ سلسای ایت قاطیان
لکمین فکر بایم فلان این و راحله ال ساعده الجعل الوض
دیو حلم را در پیش سلطان ۲ آوردن کفت نام جست
اول وقت نام مهر زبان شد و کرسی حون سر خواه بی و دست
پالش چون دست پایی کاو سایهان محکفت ای ملتوون

جای تو بکا است و بدیر بکر دم جکونه هم سر لای کفت
پا پی ایم جای مه در حالها خواه بیم براند و در شر دیک
اکثر کاه دیخته در نزد زنان حامله روم و نزد نزاره
جد اشود مه از دماغ خود نفی بز نم ماد بکر باه فرزندش

شود سایان محکفت لغت حق بسته ای علاوه ج دی جست
و برصم کیر دبا خود را در که سفایا بد این است
اندازو و قدر بیز هم گر که در سایان خرمان خد و خورد
و این طلبم را بسید با خوار و تابار گیرد بایز و
یا وتر یا پاری کفت یا می و حضی ایم ای ای ایم
الحمد لله رب العالمين دو ۱۲۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱ صد صور
دو بیع را آورند در پیش سایهان آوردن در شی مانند
شیر و پاش مانند یا ی می غ سلطان ۲ فرسوده مقام
بتو کی است و بدیر بکر دم جکونه هم بر سایه بی کفت
مارای من در زمین تشت و حکم داده کو دکان بر گرد
پا پی ایم بز نیشان میر بایم و کو دکر زاده آغوش کیر م
داندص بز نیشان میر بایم و کو دکر زاده آغوش کیر م
و نفسی بز دی بز نم مالزان نفسی بز اوزن دش و
بکوون

و دستش چون سست شتر و بادی در دهان را شست که بیکار
بهر شاد نیز خود کرد و پا پیش مانند پای مرغ بخواست
مردم مید سلمان عالق قت علما زاده چه باشد کفایت نه
و آب کاشنی در پستان بیخ کجا بد و این علم را با خود دارد
برهود حصالف جرمی کما حاصای دو
کما حاصای کوکو ام

طبع ۱۱) معجم مع عال ط

و بیوییم را آوردند نامش عدنقیشا بکو پایش چون
پایی سر گذاشت براشی نشرت بوسرش چون کو فند
و ماری در دست کر فته بکو سلمان عالق قت ای بملوک تو ره
کی امر بائی دینکر حکیمه بدم میرزا نادیو کفت بائی نیز
مارای من در حضر احتما میر بائی چون کسی را به سیم نام خدا
رهاس بخود رسشی چون سر ادم و پا پیشی چون های کجا د
تعال و بادی بیا شد آنست دنایم تایم کایما شود و اعضا

ب ۱
بهر شاد نیز خود کرد و پا پیش مانند پای مرغ بخواست
مردم مقام تو کی است و بدر بر کردم جکو نزیر را نیز
کندر بادی از نفی خود بر دماغ او شان لفظ علیه شد
چیست کفت این علم را در حرم کیم و در آب لذلزد رو
روی خود را بان آب ببلو بید و پیش مرغی بخست کند
و بخورد که شنا باید بفرمائی رب العرش بایثربای ایثربای
نامشی بایسلکر شایا آهی اشاره هیا آذوقی الهیاج
آل شرای حـ حـ حـ حـ حـ
دد ۱۱۱) حـ حـ حـ بـ بـ بـ بـ بـ

دیو چهارم را آوردند مانند زنان بخود نام او
رهاس بخود رسشی چون سر ادم و پا پیشی چون های کجا د

دی چهلم بیدرده آید و از دنایشی خون بر پیزد و اگر معاشر
نکند در خطر باشد که قدر ای ملعون علاج نمایند و هر چهارشنبه
دیو کفت ز هر خوش چنین مرع نمایند بر آمیزد و در
پسی چنان دلخواه تغییر دارد که شفای ای بذکر الله
الرحمن الرحم ارسود لام سعی امظهوی امورا شفای
طلام ط ۹۱۱ هجری ۱۹۹۹

دیو ششم را آوردند را مشتی ناهمد و ورا بر داشتند
که پسرها در دشنه خون روی اسب و همراهان از روی
داشت یک رویی زرد و یک رویی سیاه سایه ایان عالم کفت
ملعونه توده در کجا امر نباشد و بعد بر کرم چکونه میرزا را ذیلو
کفت را نیی اکبر عما وای خن در حاکمی خواهی خواهی برازد

چون بیشی ادم پی و نت از خواندن میراییم طین بخواه
بی اوزنم و خود را بدان نمایم که باید و در رفع افتاد و
هزه کوید و بکرد و سویه گیر و عقل را از او بکنید
سانان عده فرمود علّه نجوي چهارشنبه دیور هر کوک
را آب کاسافی درینی جهانند و این طبع را بآسود
بیند و نایا الهه اه شنا پایا بدین الله الرحمن ای خاطر دو
کافر سقا بحر ای هفت بجه کان محمد مدد کو ما هر دارم لد

سر دین اوح مویه ای اعده ال آعده ۱۴۱۱۵ هجری
در علاج رفع چارپایان دیو هفتم را آوردند پر شنیدند
نامشی منظر بچو بورست رشت و مار درد پیشانه بخواه
سانان حم کفت بیهوده کی امر باشد و بعد تو بکرم چکونه
هر رانه کفتی بانیی اه نامه سرسو بخواهد و بیهی
آنست که در کرم چارپایان بکرم دایخانه را رفع رسانم

سالیان پنجه کفت علاج دی چهای اندی دی گفت ناضم ادی
 و گوگرد پیوست مار در زیر دی دود کند و این طبیر را
 را بپرسند و در حوم گیرند در در آب مانند و بر لوزی او
 افشارند و این طبیر را در گزنه چار بیان بندند که شفایه
 بیم الامین ایش حال و ماسا سوامرا اعلام بپرسید
اعلام در پیشگوی و لرنه اندام دیو هشتم را
 آوردند مانند پونزه سرش چون سر خرک و پا پاش مانند بیای
 مرغ سیاه که فرمود که ای ملعون جای تو در کی است
 ربی آدم را چگونه ببر را ز دیو گفت بایتی الله
 جای پیش در هم جای خود ببر آن است که بهوش شود
 و هر اندام او ببر زد و اکر علاج نکند هلاک شود
 سلیمان هم گفت ای ملعون علاج چشم جست دیو گفت

ز هم چگر و پیوست مار در زیر دامن شن اود دود کند
 و این طبیر و تقویه را بپرسند و با خود دارد شنایا بدان
 بیم الام از جن ایش بعر ها وز و امام سو مار بیا
 بلی مرازل د بک ع طاط ۹ هوا لاو ۹۹ ادی
 در علاج در پشت و کم دیو نهم را آورند
 مانند پر اینه سرش و چون سر کاو پا پیش مانند بیای
 چاد سلیمان السلام گفت ای ملعون قریب ام باخ
 و بدیر تبر کدم چکو هم براند دیو گفت بایتی الله
 آن است که چون مردم جمع شوند ایشان را بخواهند
 اندام در پشت و کم کاوه بسید اکتد فرمود ای ملعون
 علاج پیش گفت ایش بیا باشیم که ام سرمه
 بتوانم

بجهشانند و خدر سر در میانی چیخانند و این و طلسم را و
 با خود را روزگار شفای ابدهم نیز اله الرحمه ای هم اهباش
 هبایا الحجوي یا اسماعیون یا بحیا آن حلوا
 او دل واژ فی سیمان ع و انتهی بیم الراهن ای هم
 علاج ترس و رنجور بر کوکان دیو یار زم ع
 نیکور وی مازی در دست پیشنهاد سیمان ع و گفت جای
 تو کی ستد بر کمر دم چیگونه میر علما و دیو گفت یا پی
 سارای هن در زیر چهلار بیان پا شد و من آن ای کفر زنتر آدم را
 روی نکام و ایشان پیشند و رنگ لشان
 تغیر نماید و زرد شود میلیه ع گفت علوج وی چهارد

دیو گفت چونه دان مرغ خرا در کدن طفل بندند
 بفرمودن خدا بسعا و بعد شود وابن دیالا چون مرغ
 بسوید و با خود دارند بیم ایهال رعنی ای هم صوصای
الطفه اه صوصایم حم لان دربع اسریس و اللوری
ولانا استار و هو السبع العیان نزا و اما مارو و ای و
ع ای ای هر ای و هر ای علوج در داشم دیو یار زم ع
 را در پیشی سپاه ۱۴ آوردنز ماتند زنی بجهش را شنید
 گفت ای ملعونه تو کیا می داد ای سر و بد کمر و چکونه بجز
 دیو گفت یا پی ای ای جای و در زیر و رضتها و بکثار
 آنها می پاشد و بیزیر آشت نه در و شکم بدید آور و جنا
 پنجه چشمهاست سر و نزدیکی ۱۴ نفر بدو و مخلوق بشر چیست و دیو
 گفت همی بکار و سرخ و قوه بخواه ایگر و بیو مار و زر پر را
 دید که

دود کنند و این تقویتی را مبنی بر دو با خود وارد شفایاید
 بهم اله الرحمیم ای هم از قتل هر الهم من دانند والرحیم صاحب طلاق
 عطا و هوا می احمد الی حمید علیهم گفارن بجهت خسته
 دلیلیه از دهن را آورده است سرس مانند آسیا و جون کارکش
 دیا پیشی مانند پیشی گوارد و شش مانند رسیده است برای اینها
 گفت ای ملعون تو کی امری باشد و بدین توبدم چنان فرد را نمای
 دیو گفت پاشی ای جای من در منیم و دختران و کنار
 آپ روان باشد و بدین من ای ای که خانه دختران را و
 زبان مردم به بینم که همچنان کسی رغبت نکند که او ای ای نلا
 بگیرد و اگر غبیت کته می نمایم باطل کنم که برگرداند و ای کیم کار
 ششود حملان ای گفت علاوه پیش صیست دیو گفت پاشی

پیش ماردن که در زیر راهست دود کند و این تقویتی را
 بمنکر دلیل این بتوانند و در موم گیرند و در اب
 اندازند و قدر سر آب را بخورد برشود و قدر سر را بزد
 بجاشش گشی و مگردد بغمان خرام ایه الرحمیم ایه رحیم
 لَهْ حِلَالٌ قَعْدَةُ الْأَبَابِ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ إِهَا إِهَا كَ
 آللَّهُ الَّذِي أَنْعَمَ عَلَيْهِ عَلِيًّا وَلِيَ اللَّهُ دِرِ عَلَاجٍ
 دِرِ عَلَاجٍ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيًّا وَلِيَ اللَّهُ دِرِ عَلَاجٍ
 در دکلو دیو سر زده را آوردند کهنه بیو بلام
 فرمود چارت تو کی است و پنی ایم را حکم نه خرم را
 دریو گفت بایسی ای الله مقامی در باعثها و بر راهها
 پیا شرد و بدین من ای ای که هم کاریان را بکبریم
 ناعمل از ایشانه نمود و در دکلو بر ایشانه سلط

وَرِجْهَ بَاشَدْ دِبُوكَهْ اَيْنِ اَسْمَمْ اَعْظَمْ رَايْنْ وَسِيدْ دِرمَه
لَاهَدْ وَدَرْ اَبْ اَنْزَادْ وَاَنْطَهْ كَهْ حُودْ رَايَانْ اَسْبُولْدْ
وَتَعْيِذْ لَهْ جَوْنْ بِسْوِيدْ دَرْ بَارْ زَوْ بَلْدْ دَكْفَانْ بَاهْدْ
بِاللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ نَعْلَمْ بِمَا صَلَحَ لِلنَّاسِ فَلَهُ شَرُونْدْ بِالْحَقِّ
يَا قَيْمَمْ يَا عَلِيْمْ يَا عَلِيْمْ وَتَنْزِيلِهِ مِنَ الْكَرَآنِ مَا هُوَ شَفَاعَكَهْ
وَرَحْمَةَ الْمُؤْمِنِينَ وَلَا بَرْ بَرَ الْفَلَكَ لَهُنَّ الْأَرْضَ رَأَى
در علاج کے کم کندک شیرد عَلَالَ وَالْأَنْجَانَ
لَدْ رَحَادْ لَاسَالِ الْكَسَرِ الْشَّرِ الْوَهَادِ الْوَهَادِ
الْعَلَالَ الْعَدَ الْعَمَدَ دِبُوكَهْ پَاتْرَدْ هَمْ اَورَدْ دَنْ اَورَوْنَدْ
مانه بَرَدْ دَرَدْ بِكَمِيلَه سَرَشَ چَوْلَه سَرَادَه بَلَشَ
چَوْنَ پَارَكَادْ نَامَشَ سَرَبَانَ سَلَمانَ مَهْ بِسِيدَه اَيْ مَلَوْنَ
تَوَدَرَ كَيْ اَسْرَيْنَاهَ وَبَدَرَ كَهْ دَمْ حَكَوْنَه اَسْرَيْنَاهَ لَهْ لَفَرَ

سلیمان ملک نشاد ایر ملعونه علاج شنید اینکه دیو گفت در روند
بیشتری وزر هم که بور سرمه باشد ریحان بهم بخواهد میزند
و در روز بزرگ دامنه و سرمه دلکنند و این بعده بخوبی حتونه می خ
سی سلیمان سرمه دهند و با حواز زار در شفافیت یا بد بخیم از لر از حقن
اینکه آهیا شر ایهیا آنکه رُو تهها و رس مسلمانی
عللاح کسی که دیوانه باشد و حمام برخیش خود پاره کنند
دیو چو هاردهم را آورده بخورد صورتیش مانند زنی نه
ولنگره شنید چون سرشار فیماش کشی بخود ماری دردست
پیچیده بخو سلیمان نمک نشاد ایر ملعونه تو در جای
سر بیانه و بدریکنی دم چگونه مریزی لازم دیو گفت یا پنهان
مر و ابر منه در سرا آدفی عین پرده سلیمان نمک نشاد علامه

یا سبی اللہ ماءوی برس گردیدنها میرا بشد و بدی رضیان آ
که ناگاه زبان ایشان را بسته چرگودام تا سخن نگوید
و در بینه افتد سلیمان کفر وی چه باز نگفت ترا
میتی اللہ زهن مار در رسق باهم پس امیزند و در پسی
اویچ کیانند و این تقویت با خون هر غذ کنگز نیز نمیشند
با خود را رد تا شفایا بعده بیم الرا در حین ایقیم قل
او حسی الى اللہ اسْمَعْ لِفَرُّ مِنْ الْجِنِّ فَقَالُوا
اینا سَمَعْنَا فَرَأَيْنَا مُحَمَّداً يَهْدِي إِلَى الرَّشِيدِ
و مار حسره داری خاک مالمات و هو السمع
علم عز ادر علاج درد پا و پاز و پیشتر دیوار زرم

را آوردند سرنس مثالا شتر و پاریش پایی آدمی
و چهاری درست کفره بخواهیان چه کفت جای
نه در کی است و بدیک تو بکر دم چگونه عمر را نی
دیو گفت مراد ای خنز در سایه ای در خسان
هر بار شد بدر حم آن است که خود را اخباری
شدم و بروی مردم بر این تا که در پیش است
و باز و پیدا کند و در دنیا چنانکه اندام ایشان
ستیار شود رایان چه کفت علاجشی چه باز نگفت
پارده گرگه بیا تو ره در پسی چکانند و این تقویت
را پیش نمیشون مرغ و با خود دارد که شفایا بار
بیم الرا در حین ایقیم ۱۴۵۱ میتی ندیمه طرس

ال بداس ملعود سا با الله تعما ماري ^ف
 لا در علاج در داشت و خارش شفيفه داشتم
 را آورده بهرت کر از بیو سلامان ^ع پرسید نام
 تو چست و جای تو کیست و بدر تو چکونه بدم هر کس
 کفت یا پی ای مقام از در در چشمها آب
 ببر بازد و بدر این آن آن نفس بره بورت ایشان
 برد می ازد و می ازد و می ازد و می ازد
 و اب ببر بیزد از داشت و در داشت و برا داشت
 بدید آید سلامان ^ع گفت علاج شو هم با اند گفت این
 طلم را بپرسید و در حوم کلید و در آب انداز رو آن

آبرادر در پی چکاند و این ظلم را بپرسید بفرزند
 ناشفا یا بدم بکرم الله الرحمن اللهم يا الله يا الله
لا ادار لا دفع ^{اع} اتم ^{اع}
 ۱۱۸
 ا در علاج کسی به سار شو و در رفع افتاده
 همچند هم را آورده صورتش ماشه خواهد داشت چون
 دسته ادبی بجه پایشی چون پایی چار باشد بتو
 سیلان عم گفت ای ملعون جای تو در جای بمانند
 و بدر تو بدم چکونه برد گفت یا پی ای مرادی
 خود را کوه و کله هامیز با خود آنها کرم دم جمع شوند
 با در برداش اند دام و او شان بخوبی لفاف آن تو اولی
 کردن و بسیار دشوند و در بین او شان سخت باشد
 سیلان عم گفت علاج شو را بگو گفت زده خوش
 پایشی

زهه خار پخته بانبات در آمیر نز و در پیش
 بخاستند و این تعویض را بانوں کو فن دسایا مارع
 سایه بتوسند و با خود دار دزفنا پا بهند بر این راه اینکه
 محمد با هیئت اهلی اسدی ما افتاده ایت
 لـ عـه الرـأـیـلـ الـجـلـ بـاـنـ اـهـ اـسـدـ لـعـظـهـ ۱۲۰۰
 ۶۰۰ اـدـرـ عـلـاجـ کـسـیـ صـدـ اـلـیـ بـشـورـ وـ روـانـهـ تـوـلـ دـیـوـرـ دـهـ
 رـاـ آـوـرـ دـنـ مـاـنـدـ مـلـحـصـ نـرـ مـاـلـهـ بـحـورـ اـلـیـ شـیـرـ وـ
 بـرـ مـارـ آـنـ زـیـالـهـ کـرـ دـلـهـ بـاـنـ عـاـکـفـ تـوـ جـاـیـزـ بـالـ
 دـبـرـ سـوـ بـاـدـعـیـ فـیـ کـوـنـهـ مـرـ دـلـ گـذـ بـاـنـیـ اـلـ مـاـوـیـ
 ۷۰۰ زـمـیـنـ مـیـ بـاـثـ دـبـرـ مـنـهـ آـنـ آـسـتـهـ سـرـ دـمـ بـخـوـ اـنـ
 ۸۰۰ آـدـمـ دـمـ تـاـ جـوـ اـبـ دـهـ زـوـهـ اـوـ رـادـیـلـهـ

صفت که مادر نیز افتخرا و اورا از دردها خلاص نیافرید
 و معون و می بسته شود سایه ای عکس گفت ای ملعون عکس
 چه بایند لکن زهه طیهو و حون کفت ای هم و را بایم
 آمیر نز و در پیشی چه بخاستند و این تعویض را بخون
 پیش زرد یام را زر دینو سند و با خود دار دزفنا پا بهـ
 نیم الله الرحمن الرحيم مصلحته قبل اینما آن بسم مسلکم بخوبی
 ای ای ای الله اکرم داحد فتن کان بکر جو لقا بدر که
 غلیق عالم و صاحب ای ای ای بعیاده بکله ای ای ای
 بیا در علاج ستن زبان و دردها و بخونها و
 دیوی سهم را آوردند مایند مردی جامه رنگین دوستی
 و متفقی بر سرداشت چون زبان در پایی چون پایی
 سایه ای عکس ای ملعون نام تو چست و جایی متوجه

و بدر کسکردم مر رید دیو گفت یا بینی الله مادای من
در خوار کاه مردمان مر باشد چون در خاب سخن
گویند زبان ایشان را بسته گردانم و در درز هارو
ران بدهشان پدیده اورم سلیمان گفت علاج شر چه
باشد دیو گفت یا بینی رزه ه کو سفند و میات در هم
کند و در گوش و بینی چکانند و این هنودی چون
مرغ یک نک بتوسند و با خود ارند بآشنا یا بند
الله الرحمن الرحيم اهی اهی و الله سرحد دل احول
ولا قوة الا بالله العظيم یا کافی یا شافی سجانک
ای کنت من الظالمین محمد رعیا ده هزار علیع
کسی که عقلش کهنه و سخن سیار گرد او و مصیخت کنم

را آوردند ماسه مردی بود و پاشی چون پایی جهاریان
و لستش چون دست سگ و حورت زشت سیان هنر مو
المیعونه نام تو چیت و جایر تو کی است و بدر تو علیونه
بهردم مر رید دیو گفت منزل و مأوا پ در مسجد ها
جریانند و بدر سه آن که مردم را چون کم که عقل
از ایشان بود و در آن بر هم زند و حرف بسیارند
سیان هم فرمود علاج شن چ باشد گفت رزه ه رهبا
رزه ه مرغ در بینی چکانند و این تقویز چون
گویند سرخ بتوسند بر خود بند داشتمایا بند
یم الله الرحمن الرحيم آهی اشراهیا اهی اشاره آرالی
شد ای سما مسس والی اس هرو اسد رسکه ه

۲۸ در غلایح در رگدن و مخس در دهان ^{بیو سیستولم}
 را اور ندسرش مانند کادچون سر آدمی هماری بزرگ
 پرست کرفته علیان کارمود المیلون جابر تو در کی است
 و بدر بزم چکو نه بزرگ نه دیو گفت با نبی الله ما
 وای حم در جزیره هامرباشد در کنار رو دخالها
 و ببر حمی آن است که گردن مردم را بشارم تا بدرا
 آید و تب کند و لرنه بر اندام وی افتد ^{۱۴}
 مرمود علاجش چه باشد ز همه گوشتی که موتیز شریع
 باشد در پیشی چکا است و این تقویت بر شاله همان
 گوشتیه بنویسند و در زیر خاک دفن کنند شفا پاید

بر این اینم که الا انتاف ببر اهل الحافی بزم او
 المعافی ببر اهل اذی لا یفرفع اسمه پیشی فی
 الا فتن ول این السما به و هو السبع العیم بایقین یاعیتم
و بالله ۱۴۳۸۱۳۳۷۱۳۳۶ ح آنها دام ام الام اطا
 ۲۹ چنگ که کار نهادن و شوهر دیو بیسند استم را
 آوردند ماتند سگی بوسایان علی گفت المیلون
 جای متود رکی است و بدر بزم چکو نه مرد
 دیو گفت با نبی الله ما وای حم در هم جامیز باشد
 و ببر حمی آن است که میان رن دشوه بزرگ نی
 کنم تا هم روز در جنگ کند و هم روز در گفت و گوشت
 و دلکر که نام خدا بر زبان نه برد و چه تقویت و طور مار باشد
 من اور اطیبا پنج بزم که از در خانی بنا نهاد سایان نم گفت

وکر ماند که یا ارحم الراحمین علاج دیواره که ضعف کنده بگردم
 دشمام رهند دیویست و چون را آورده بزم اتفاقه
 کوشما بر دراز داشت و چشمها پیر سر خاله شد سبلانه
 فرمودن جابر توپی است و بدیر بتویگرم چکونه آدیل گفت
 یا پسی الله مار ایم من در کوهها اوچه اهاعن بازدید بدری
 آن که مردم را دیواره کم چنان نیز از خود ببر و دشمن
 کند و بعد خود را بر تذللیان عالمیت اسر ملعون علیه
 چه بالند گفت یا پسی الله تعالیم کو ستد بر راه که تاره باشد
 و دست آدم بآن نرسیده با اثاین طالب را بنسد و در زیر
 خاک کند و اسخوان سرخ یا اصلخوان کی او بار غیره زنیست
 بیوشانند و ازان قدر بر درینی او فکا نزد و قدر بر بر اور بزند

و این طام را پاچون گرفت و بوسید و با خود را در دنیا
 شنا پایه بهم اهر المعنی الیک قدس و قدوس سوس را
 سرمه و هوش هوش یا حر سردی سک ده
 جبرا بخل و میخا بخل و اسرافیل و هزار ایل خفر والیا
 علاج در سر و شقیق و گوش دیویم بیشتر
 را آور دند سیاه مگفت ایم کوچکی است
 و بدیر چکونه بخدم خوبی ایم کفت یا پسی الله مارای
 در بیا با الحش امر بازد و بدیر آن که خود را ایم
 خود را ایم نی ایم کم و در سر و شقیق و در دکون پیدا
 کند و بعد خود را بر تذللیان عالمیت اسر ملعون علیه
 چه بالند گفت یا پسی الله تعالیم کو ستد بر راه که تاره باشد
 و دست آدم بآن نرسیده با اثاین طالب را بنسد و در زیر
 خاک کند و اسخوان سرخ یا اصلخوان کی او بار غیره زنیست
 بیوشانند و ازان قدر بر درینی او فکا نزد و قدر بر بر اور بزند

۳۴
بِالْهَمَّ الْكَلِمَةِ وَطَلَحَ سَخَلَ الْبَسَى أَهْمَّاً شَاهِيَّاً بِلَاهِيَّا

بِلَاهِيَّا وَلَا إِلَهَ مُلْكُ عَوْنَى لِيَوْ بَلَهِيَّا كَسَّ وَعَدَهُ
او در دکن و از خود بروود دیلو بیست هفتم را آوردن

صلیانه پر سید که جامبر تند در گام سارند و به بیکه توپک دم

چکونه خرباز شد دیلو مأوای در بیانها و در جانی که

حیوان بند و بیز نمایی آن که خرد مردم را گیر کم تابول

در آب کند پر پهلوی از همان بستان آشید خرباز پیش

پر از زم که از هوشی بروود و معلمه او را بردا آدم و سخت

بسیار گوید صلیانه فرمود که علاجش بجهاد دیلو گفت

خند پا کندم بر پر دامشی برد کند و این طبقه را بپرسید

در موم هم و زیر گرد و بر آب اذارزد و اکشی را جزو در با خود داد

۵۵

شفایا بدم الهم الرحمن الرحيم من هر رعد ملا
سد رعد ملے ۴ صی هر العوار العوار
ع ج سد لا ۱۱۱ و لی ۱۱ الراما ده ۵
در علوج رنجور کو دیمان که ضعف کند دیلو بـ ۸
دیلو بیست هشتمن را آوردند ناش میله بو خود ردا و سرپا
صلیانه پر سید که جامبر تند در گام سارند و به بیکه توپک دم
چکونه خرباز شد دیلو مأوای در بیانها و در جانی که
حیوان بند و بیز نمایی آن که خرد مردم را گیر کم تابول
در آب کند پر پهلوی از همان بستان آشید خرباز پیش
پر از زم که از هوشی بروود و معلمه او را بردا آدم و سخت
بسیار گوید صلیانه فرمود که علاجش بجهاد دیلو گفت
خند پا کندم بر پر دامشی برد کند و این طبقه را بپرسید

۶

هُمْ فِي السَّدْرِ اَدْلَى صَلَوَاتِ يَا لَلَّهِ الَّذِي اَنْتَ
رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَسَلَّمَ اَدْلَى الْمَحْمَدِ
وَلِيُوسُفَ مِنْهُمْ بِمَا رَأَى اَوْرَدَهُ مَا نَسِيَ كَمْ مَرَّ سَيِّدُ
عِشْرِينَ جَوَنَّ بَعْدِ اَدْبَرِي وَبِاِيَّنْ جَوَنَّ پَارِسِ عَسْلَى
كَفَرَ اَمْكَدِعَونَ جَاهِرَتْوَ كَمْ اَسْوَدَ دِبَرِزِرَمْ حَكَوَنَهُ مِنْ رَعْلَانَهُ
كَفَتْ يَا پَيْنَيَ التَّكَوَنَ وَمَارَايِ خَمْ دَرَهُمْ جَاهِرَ مَا شَرَدَ دِبَرِزِرَهُ
اَنْ اَسْتَكَهُ خَوْدَرَاهُ طَفَلَاهُ تَلَيَادَهُ كَمْ سَابَرَتْنَدَ دِبَرِزِرَهُ
وازِيَا سِفَنَدَ دَرَوِي دِي زَرَدَشَوَدَ سَلَاهُنَّ بَمْ فَرَسَوَدَ عَلَدَجَشَ
چَسَتَ كَفَتْ يَا پَيْنَيَ اَنْهُ بَلَقَعَ دَرَخَتْ اَنَامِرَ بَانِمَكَهُ تَبَرَنَهُ
وَرَسَسَهُ دَرَخَتْ بَيدَرَكَهُ تَبَوَّهَهُ زَيرَدَامَشَهُ حَوَرَدَ كَتَنَدَ دَرَدَهُ
کَهْ رِيَا بَجَوَشَتْنَدَ وَدَرَبَنَهُ اوْ جَكَوَنَهُ وَائِنَ تَعَوَّذَ رَاجِنَوَنَهُ كَوَنَهُ

بَنْوَسِنَدَ دَبَادَهُ دَارَهُ دَرَشَغَهَا يَا بَيْذِيمَ اَهَرَالَهَنَ الرَّجَمَ
يَمَ اَهَهَ اَنَّ فِي بَيْنَهُ اَنَّهُ اَلَّا يَحْافِي يَمَ اَهَرَالَهَنَ
لَوْلَيْقَنَعَ اَسْمَهَهُ شَهَيَّ فِي الْأَرْضِ وَلَلَّا فِي الصَّمَاءِ وَهُوَ
السَّمِيعُ الْوَاعِيُّ يَا اَهَهَ كَهَوَيِ اَهَهَ ١١٨١ دَوَ دَ
وَ دَوَاهَهُ دَلَمَهُ دَلَمَهُ دَلَمَهُ دَلَمَهُ دَلَمَهُ دَلَمَهُ
وَكَفَ اَزْ دَهَاهَهُ دَهَاهَهُ دَهَاهَهُ دَهَاهَهُ دَهَاهَهُ دَهَاهَهُ
چَشَمَ دَهَاهَهُ دَهَاهَهُ دَهَاهَهُ دَهَاهَهُ دَهَاهَهُ دَهَاهَهُ
مَلَوَنَهُ جَاهِي تَوْلَيَهُ كَاهِي سَهَهُ دَرَهُمَ رَاجِلَهُ نَهَرَهُ سَهَهُ
دَيَوَگَوَتْ يَا پَيْنَيَهُ مَهَادَهُ دَهَاهَهُ دَهَاهَهُ دَهَاهَهُ دَهَاهَهُ
سَهَهُ دَهَاهَهُ دَهَاهَهُ دَهَاهَهُ دَهَاهَهُ دَهَاهَهُ دَهَاهَهُ دَهَاهَهُ
اَرْدَهَاهَهُ بَرَاهَهُ اَبَدَهَاهَهُ دَهَاهَهُ دَهَاهَهُ دَهَاهَهُ دَهَاهَهُ

دیو گفت سفیده تم رنگ در دست کما و سیاه بخش نفده در پیش از پنجه
دست نمایند ولایتی دوست مادر و زیر خانه اش خود کند و این
تعودید را بخوبی صریح نمایند که بتوانند در گزینه بخوبی این پنهان
بهم این را رضیم آنهم محمد را که الله الٰی رحمه رحیم را نهاد
الله علیم العزم اع۱۴۱۹ هجری

۹۹۹ شعبان ۱۱ هجری ۱۴۱۹ هجری

سیان و اینه بکم افراد رضی اینهم علاج کس که بمرسد پارازیت
و بیهوده سوادیویسی ایکم را آوردند سیش چون مرگ نمایند
و پاپش چون پیار مرغ نمایند گفت اینگفت اینمیلیونه تو کجا ام باز
دیده بر تو بمدم چگونه عیا اند دیو گفت پایپی میا و اینه
در خواهاب خرا به مریا شد و بدیر منے آنها که را پیغام خود را ابرم

برگایم نایبر زند و بلبر زند و بیهوده شوند و بخوبی در رابطه
افتد سیان نمکه اینمیلیونه علاج بخش چست دیو گفت
زخمی ملکه ملکه بار و غصه و شیخ بخوبی شاسته و در پیشی چکا شد
و قدر بر محو بر تیوانات و ناصنی بزینه رزیر داشت و د
کشید و این طلسم را بخوبی گوشنده سرخ بخوبی شد با خود در آرد
تائفا یا بندیم اه الرعن ایتم لَهُ اللَّهُ إِلَّا إِنَّمَا يَحْمِلُ
علیها و لیها اهتمام اه
۱۴۱۹ هجری شوال اللہ علیه بیرون در علاج مخلوق
و شل شدن دیو سیکلوروم لا اور دند ماسه بوزن نه برشی
چون سرچل پای پیغی چون پای پرسه و هر خسته و هر ابر و سیان اتفاق
فرموده ایکم ملعول جای توحی اسست و بدیر تو بمدم چکوده
دو گز

میام عداج در اندازام و جمله بارها و دیوانه کشتن
 دیو سخه بجا رازا اور درز نامش و شنا بیوسرش پجون
 سرمهک دستش پوه دست آدم دپایش پجهن پا آینه
 سایمان ۲ گفت امکنون چار بتو در مکی هر باشد
 و بدر تو بمدم چنجه هر کجا پر دیو گفت یا پست الهم اذی من
 در هوامی و مفترت من ان اکتم مردم را دیوانه کنم و
 نفس برایانه دم می پاراد در اندازام ایشان افتد و
 او را آنکه گویند سایمان ۳ گفت علاجش چه باشد
 دیو گفت رسو لذتی و روغنی کجا و نزپی کجا
 و پست کاو و موی کز بسیار در زبر دامنه و را کشند
 و این التوبیز چون کهن سرخ بیوسند و هابند دارند شفایا

برا تر الرخنی الحیم کالماهی هر هم عمر سبب
 سه بیان حق میلدی اوادی ابر می کاسی خود هو
 ملیع خ لیع مولع هم بهم بهم ایعیم امد نه
 عداج در رش سر و جمع اندازام دیو سے پیغم را آورد
 سایمان حم گفت امکنونه جای تو کی است و بدیکن دم
 چیز است گفت یا پیشی ما وای من در سر آنها ی هر باشد
 و بدر سے اه کس کچون زن اور دانه و طفلون برهنه شوند
 حمز آبدهان خود را بر اندازام ایشانه اندازم نهایت
 رشی شود سی لفتم از مرد علاوه شن چیز گفت قدر بر زدن
 تنج مرغ پیخته خشک کند و فیر نمک تبرنده و کل بخ شویز
 و در کرد

نکو بزمجهونه بزغاله سیاه بینو شنید و در آن خانه بخند
) ا) اللہ الرحمن الرحيم يا عذر فی زیارت عفو سلام
۱۳۴۰ دهم راتم ۱۲۰ بـ۱۳۰ در علاج
 کسی که کف از رهنه او آید در علاج سعی هفت
 را آوردند در نزد الله امام ماتقد مرادیان سید
 و پایش چونه پا برادر برداشکل عجیب سلامان
 گفت جا سر در کی است و بنی آدم را چگونه خواست
 دیوی سی ششم را آورده سلامان چون گفت امکنون جای تغییر
 کی است و بنی آدم چگونه خواست که بردم را پیغام را نم
 ببرند و بدرخواهی آن که است که بردم را پیغام را نم
 چنانکه گفت از دهانه ایشان بپاید و در نگاه ایشان
 زرد پرور سیاه کفت عدو جوش جم باید لفظ
 سیم و بیوب صد و عنده در آن خانه بزگ شد و این

۴۴

و کثر در باشد بگر مجعون کند پاره دهن کاو بسر وی ما لذ و این
 بقوه بزر الجزوں بپرسید چونه مرغ بآموز در دنها شفا پاید
) ا) اللہ الرحمن الرحيم ولا حولا ولا قوة الا بالله العلي
 العظیم ۱۳۴۱ دهم راتم ۱۲۰
۱۳۴۲ در علاج کی
 دیوی سی ششم را آورده سلامان چون گفت امکنون جای تغییر
 کی است و بنی آدم چگونه خواست که بردم را پیغام را نم
 ببرند و بدرخواهی آن که است که بردم را پیغام را نم
 چون گفت از دهانه ایشان بپاید و در نگاه ایشان
 کم سیاه کفت علاج او خواهد داشت چون گفت امکنون
 سیم و بیوب صد و عنده در آن خانه بزگ شد و این

مغز رد آلو و مغز بارادام و نه کن ز باعث میخون
 کند و کم الوع و پسست مار و ناصحت آدر در زیر دلست
 خود کشید خانم تعلوی ز این سید و با خود دارد شفای باید
 بکم الله الرحمن الرحيم لبکم الله الرحمن الرحيم ام
 الذي لا يضر مع اسمه شيء في الدنيا ولدني
 السماوات وهو السميع العليم و انت من سماواتي و انت
 بکم الله الرحمن الرحيم بـ ۲۸ در علاج حکوم کان
 شوند و رئیس ایشان زرالسوره دیوس هشتم
 آ در دلزیلیں مکفت امیلیون جا سر تو کی
 اند کا در بجود دیکھا برداز داشت رسیش چون

سرآدمی سلامان نم گفت بدرو جگونه هم فرزندان آمدی
 هر بالکفر دیو گفت بیانی اه مکوای هنر در و نوان
 هر یا اند و بدر هنر آن کشت که هنر دایا و خان هر کان
 چنان که کفت ز دنیا ایشان آید و کوکانه با یکدیگر
 باز نیز گشتم خود را بشکل عجیب با و شان هر چنان
 در گدا و شان سفید می خود و اگر علاجش نکشید هلا که
 شوند گفت امیلیون علاجش چه باشد دیو گفت مر عذی
 با گوقد برم کشید و هر تعلویه طیون او بسیند و
 یکی را برداشت را بند و یکی لا برداشت چسب و این طلم
 را بسیند بر راه بر زمین دفعی کشید و آنها این آ
 بکم الله الرحمن الرحيم ای الله درم اه که و داد هم
 ملکه عرع ۱۱۱

در علاج کسی که صفر ابد پیدا و درواز پیا افتاد دیو چشم را
دیو لے نکام را آمودند در نزد ملکا هم ۳) ابر و سرا و کبوتر
بتو و میک اژدها نی بی خود بخشد و بتو ناشی شکار
بتو و میک امکنست امکلیون تودر گی ام برانش و بیدار بکرم حکم
مریان لآ گفت با نیتی الهمای ای من در هم جای خود
و بیرون ای ای که کلو رایشان پدر دادم در سو لا برائی
پله بدر آور حمایت کنم و بخود را شد و از پیای افتاد
سینه ای نمکنست امکلیون علاجش چشم باید دیو کند
این تقویت بجهونه مریع بنو سند در آب بجا نمود و قدر میک
از آن آب بخورد و قدر در سند در خود رایش سو می دش فای
بکار ارجمند احیم اه که هاو اح حمد مع وصفع دار
کرد احمد ولاد حول و لاقعه ای ابا احمد الفعل العظیم ۴)

در علاج کسی که بترید و در رفع افتاد دیو چشم را
در نزد ملکی هم ۳) اور دند ناشی معد کر بتو و میک ای
امکلیون تودر کی ام برانش و بیدار بکرم حکم
دیو گفت پاسنی الله می ای من بسر راه هم ای ای
و بیشتر ای آن الله رای بر سر اش ای ای ای ای
سینه ای خبر دارد علاجش بیانند دیو گفت ای ای نمکن
بجهونه بر عالم ای
الذارند و باوران و چند بخورد و باع آب را در چاله
در بیان نمکنست امکلیون علاجش چشم باید دیو کند
این تقویت بجهونه مریع بنو سند در آب بجا نمود و قدر میک
از آن آب بخورد و قدر در سند در خود رایش سو می دش فای
بکار ارجمند احیم اه که هاو اح حمد مع وصفع دار

۵۰
او روند سلامان عا پر سید خایری کی است و بدیر کردم چکوونه
مر بلالا گفت خا بر من در محل خان همام ها در ساندر نقل
آن است در مکان آن یعنی از رابر بین این دنار و شنونه گفت
علاءش جند گفت این دعا را بپرسید و با جود دارد

اللہ کند سی الطیبی فیض ۹۹ علی عاصم
دو عجل دم در علاج سرع باید عطا آئم مفید
چنان او روند پا دام و دیو جهل مس را اوراند
پس از پر ھبست بھر سلامان پر سید خایری کی است در بر تو
یک دم چکوونه عربیں را ذوق گفت خا بر من بر خود چکا و چاها
مر بلالا و هر کس پد آه چاها آید من بھوستا ھو نهاد

۴۸
پارش کنی بیم و نار و شوشونه مکفت علوچن
هم باشد دیو گفت همی دی را بنویسید و با خود وارن
شفا باید بکم احمد الرشی ابیکم باهیت شرا همیا او ری
وصا و ش سال و نزول می القرآن ما هوشفا
در حمله لاؤ منی ولا بزر الظا اراضی ری
در علاج در دگران و در دوست و پادیو جهل جهان
را آوردند سیش چون سر کاد و پا بش مانند خول
و راش منک سایان کن کن ایکل عن قو در چا بر
پا لی و بدیر کو یک دم جو پر زست دیو گفت پا پنی ای
ما و ای ک در کو ھها و سایانها جز باند و بدیر کان
نه هر که بخواهد و در آنکه روند من دست خود را بر بدی
ایکان ز نیم کرنا کاه در فیح افتند و در دران و در را

بردی پیدا کم بیم از ۴ گفت علاج درجه با اثر گفت محکم
در دهن و دستون دروغن چهار چوپان شد در پیشی و چهار
در پیش کارسی در زیر دامن ادویه داشتند و این تقویت را
تجویله بنویسند و با خود داریم اللهم الرحمن الرحيم
محکم هر الاء سنه سنه هو همه عسو هر
ست را مسی کسی دله صور ولا عوّة الاما الهم
العلی العظیم الحنیف الرحمن الرحیم بخدا در علاج
مسکن که در فکرا عتد و وسوسات پیدا کند و بیهو
خوبی دلیل و حمل نیم کم ادویه داشتند در بره
دماری در دست راست بعورت ناخوشی سینه ع

گفت جابر تو کی است المليعون و بدر تو در حق مردم چیزی
دیو گفت یا نبی امری دایی من در زیر آتش کاه
پا شند و بدر من آن که مردم دفعه ای اذارم و دیوار
شوند سیمی که فرمود علاجیست چه باشد گفت سفره
سبز کشند و عطا کم و شمع و هر ان بکنند ما باید باشد
چهل ششم در علاج شخصی که هنر عدا شرمه باشد
وعلاجش پیچ قسم شود سر عزایم بالغ و بزر
کرو بکنند و بی هیز کار بر یکنند تا اتفاقاً باید
دیو چهل ششم لا آردند با هورت لھب و طوف
وازد نای را بر کمر چشیده باید ۴ برسید المليعون
جابر تو کی است و بدر تو در حق مردم چیزی دوست
گفت

باشد که نداشته باشد و بینگ و پرخاش کشیده
چهل لفته را آردیز در فردیان پیغامبر گفت امی
سلون جای خود در کل سنت و ببر تو با مردم هم
نوع عصیت گفت یا پیشی اله مرادی سر زدن و بر آنها
مردانه شد مانند مردی بجه و حرب پیشی بر رانی خود
نهاده بود و گفت بلکه من آن آنکه زدن و شهادت
هر دل بایکد بکر کنم و درینسان گفتگو پسداشود و دایم
در مردم خوش و بینگ باشد گفت علوه چشمیست و بتو
گفت یا پیشی امکار بسوی لذت پسندی نمود و روز بیرون
دانه هم بخورد کشند و این تقویز را بپرسند و زدن با خود
دادر و میان اهالی که در آینه بایکد بکر نمایم امیر الرجُل ایشان

گفت پیشی الله جای عشق در درست طالعه از
پا رکز دهگز در آن خانه اید عن خود در این هرست
اسانه باز بخواهم ولطفی برای بد مم نما از هوش
برد دگفت علاوه ای هم با از ترکفند سنه بزر
کند باز بخونه روی خانه دوناه آپی و کل ج
سخن و سمع و صرانع مذبود داین دعا را با خون
پر کنید بتوسیند و با خود دار دنادست باید دعا داین
کم الله الرحمن الرحيم بار ازی بکل شکی بمر علام
حصی کل سرس علد و لامه و لامه ای ای ای
الله العلی العظیم عالم در علیک زن و مر رکن محبت

دارد مائتی پا بدر بکم الهم الرحمن الرحيم نعم اکرم علی مائی
لر لیسو الطیبین الاصحیم الهم مائی دارا احمد لر بکم
الست علی الرا الهم بکم اکرم علی مائی دارا الهم کمال کمال سعید علی
امیر ۱۴۰۵-۱۹۱۹-۱۱-۱۱

۴۲ در عدیج بیمار رکه خود را بدوچیل
نمهم را آوردند مانند ازدهای بود کنفرانز
در مان او بپر پاشیده بیان عما فرسود اعلیون جایست و داد
که باشد و بپرسی در حقیقت سوم چیزی است این کنفرانز
یا پسی الله جایز نماید راهه جایز برای اشتر و جایز نماید
در جایی بگر آشنا مطبخ و انجام و تفسیر برای اشتر و هرگز
بلای راهها آید نماید اولین بیان از دو بیان رشته بلای دو بیان ایک

۱۷

عجم لا طامم بـ ایش عکس‌الاکای درس دنیا زدنها

او شان سنت بخود گفت علاوه ای جست دیگو گفت با
 پی ایم الله علاج آن سه کم چکو سفر فرا و خر فیرات
 و نزد و نزد و راست بخا آدرند و این دیوار این سند
 و با قود در نزد تفا بایند کم الله الرحمن الرحيم قد اینما
 ان بشکر سلک برو حقی ای الله الهم الله واحد فتن
 کاله بر جولو ا رببه علیک عمل اصائی ولا میشکر
 بعجاوه ای پله احمد الملا ۱۲۰۵

بخادر علاج کم کم بیمار با خود و بخور باشد و خوب خود
 دیو نهایت همین لا آهدند در نزد دیلار ده میگیر عالم گفت ای
 ملعونه جای تو کی امیر بارز و ببر تو بدم چکو شیر باشد دیو

گفت یا پی ایم مارای مز در میابانها باشد و بکسر که
 و در آنها بر ران و ببر ز آن آمد درست مردم روم نام
 پسی همیش شود گفت ای ملعون علاج دیر چه باشد دیو
 گفت یا پی ایم نخدا بر ز دو کافور و تمر هند سر
 باید بکر سبون کند و جنوره و این تغوبید را جنور
 بزیم بسوسید و باید دار و شفای باید بکر الله العزیز
 الیکم مالک المتسوس سر بارب حمله کر که هم
 کس نه سایس لله کان ولا حولا ولد قع الا
 با الله العلي العظيم اشهدان له الله الا الا کو اشهدان
 محمد رسول الله و اشهدان علیا ولی الله قد احاج
 بکل شیخی عالی و احصی احتمل شیخی عدد ایمه

در مکانی اینکه اعضا و استخوان لگاه او در دست گرفته
دیوی پیش نیکم در نزد مسلمان هم او در دند کنده امکنون
جا بر ترکیه است و پس از عبور بودم چنانچه نمی باشد دیوی گفت
یا سبی اللہ مکارای من در سر راه ها همین باشد و بدی
من آن که از نفسی باشد برآورده اند دم کامد رشته
او و پیش از پیش از راه ها او در دید پیش از تو در نزد مسلمان هم
گذشت امکنون علاج او هم باشد دیوی گفت خود را از قدر
در آینه زدن در لازم نیست که در دند کنده باشد و داین تعویض را با
خوبی گویند سبز سپند با خود را در نشانه ای باشند ام
الرجى اینکه با اطعما مالا سمعلو با طوط طو به

در علیج کس رسیش و نا صور و اتفاق شده پیدا کند دلو
پنهان خواهد بود اما کن مگذرا این ملعون سکی
هر رای دیو گذت یا نیستی الله تمام شه زرد لک
و خابر در خانه ای روزدار خیر باشد و بدیرم آن هر بشی
و نا صور پیدا نشود و بادا کشته بدد آورم ساینی
پرسید که علاج جنس چیست دیو گفت تخم سعید و من
سائی را سفید داغل کرد و دمبوشانند و در پستانی
چکا نشند و قدر بر خود نزد و اینه تقویت را تو شتره با خود
دارد و در موی گیر و در آب آنها زد و در وقت هنوز
آنکه سر و زبان و دندانها باید بمر این روح اینهم
اوام اعم اراده مر ۱ ۱۹۰۰ دام ۱

سجان و سکر رب المغزه عما يصفون وسلام على
 المرسلين و لا لله رب الا ملائكة در علاج
 اندر جنک و فشر در میان مردان پند شور
 دیوبی رتبر المدرس مایه مگفت امیلیون خاک
 تو کی سمعت دیر چشم چکی رتبران از دیوگفت
 مقام من در پسر دد کاه خلقان هر باشد و آن جائی
 پشند و پایکار پکر دعو اکشند و میان در از ایشان
 کن و در میان ایشان دشمنی پند بتو و گفت امیلیون
 علاجی پهباژد دیو گفت ارسول هدا این تعمیه
 راجعون مر عیاکن پنجه نیستند و در آب از ازار ملائکه پند

۵۲
 در میان ایشان پاشند و چکبار بر بیان مخواست
 در میان پرسند تا شفا پایم بند به احمد الرحمه الرحيم
 ولا حمول ولا قوه الرا با الله العلي العظيم به عن
 در علاج که چشی دارد کند و خار میان دهد و بیو
 بخای عدا را آمدند زیبایه عالگفت امیلیون جای
 تو کجا بالاز و بدر بمردم حکم و نبران لای دیو گفت
 یا نیتی الله من در آن سجان که مردم بنشستند و بدر بر
 بکن چکی را کو پند سر بدیم آن که مردم خوبی نمود مخفی
 باشان رسالم تا هشت ایشان پرسند آید و خارش پیدا کند
 زودی از راه کو رک شود عایی عالگفت علاجی بیت دیو
 گفت ناصی آدم راهه غریب کوچه در زیر دارس اور دکند

دا پی دیکو ڈلابنوسند دپا خود دار د کھر شفا یا بینکم احمد
 الرحمن الرحيم هولادل هوا لاضر هوا اللہ ه هو البا
 طن و هو بکل میٹی عالم و آئوئی مسلمانین
~~ه لادل لا ام ادیم ه لادل ام ادیم~~
 دیو بخایم در علاج رزقی ک حامل دیشوندی قرآنی شیخ ممتاز
 دیو بخایم زا ارد دند ملائیں نما فرمود کرنا چشم بست و با
 تو جی است دیکو ڈل دم پکو ڈل دم دیو گفت دیا پسی احمد
 جابری دیقیر سماں د در جانها بر خلق احمد را اند
 هر کیا کر در اینجا ها امیر مزد مسیر ایشان بھیا بیم
 د کم کاه اوئیان را بکرم ما الکم و زندگی شو د
 یا انہم سبتو دنیا نہ سلماں مکفت سخدا و جنسی ہے باعث

خلاف

دیو گفت دیا پسی الله بمعظم کم در شمع و مراجع
 بابو خوشی بکند راین دعا را بنسید و با خود دار
 کمار زیست سخ ازان گز ردیم الله الرحمن الرحيم یا کافع
 الله یا لاشف العالم یا ملادتی یا سو فیما الده
 یا میگن دلیل دلیل دلیل دلیل دلیل دلیل دلیل دلیل دلیل
 ارسقی ارسقی ارسقی ارسقی ارسقی ارسقی ارسقی ارسقی ارسقی
 در علاج کی کی دایم شمع روز حرف صلکند
 دیو بخایم سسشم اور دند ملائیں عو کفت
 امیلیون پیغمبر کو تبلدم چھڑ زانست گفت یا
 نہیں الله جابری نے در حمام در فرا و حمام

مکمل

مربا لز و هر کس در آن خا ای پدر حسن خود را بدان
 بنمایم چه علاوه ممکن است اور اگر بخواهد بسیار از تو د
 و پیغمابر بپوله اینجا امده سلیمان عالم گفت ایر ملعون
 علاوه حسن چه باشد گفت بای پستی الارفع محضر
 کند و نشیع و چرا غم مدینو در پاکستان شفایا پا بد
 و این دعا را بآها خود در لر بزم الهم ارجوی ایهم بایعزم
 دالثاء العاشر و داعر و المسجد والبکریاء
 قلَّا بِنَدَاعْنَهٗ هَلَّا مَأْذَانَهٗ هَلَّا مَسَاجِدَهٗ هَلَّا
 در علایج درد جسمی اندام صرد مانه لیو بخا هضم
 نا اور دند بخورد می شود و هر را مشت در اسپی
 نشتر بخود سلیمان عالم فرد امکون جایز تو کی است و بد رضو

بحمد نو عست دیو گفت بای پستی احمد ما و ای مت
 حسنه در سر کو هم باز و بعد مرد این است در پنج هر کان
 سردم را ببرینجا کنم سلیمان عالم گفت دیو چنان کند
 دیو گفت سر شان بزینه زیر داشتش خود کند
 و این تغییز بکند وز ععنان بسیز و دیده بخود خ
 کند و نشیع و چرا غم مدینو در پاکستان شفایا پا بد
 که بز و بر آب اوزارند و در بیل از آن آسیده شود و
 شفایا بای ببر از الرحمی ایهم و هو کما امو کافا کافا
 سو ما سر امر ما بالبیان ماله دود حرم اسیح مدد کن کند
 سار بر بر بر نم کند سر فاما مسد سولو
 ملسا متععا بکم احمد المرحمی ایهم سلو
 در حلیج درد کش و در در دل دیو پنجه هشت
 را آورد و ند سلیمان عالم فرد امکون جایز تو کی است

و هم تر نیز دم عکو از جراحت دنام و ریجیل آبوبورت
پانگ بزم هم پایند تمام و مادر در رود پیش از
صلی الله گفت ای علیک حارتو در کی است گفت
یا پسی الله حارتو در راهها باشد و در ختن
است که در دل و در دل کو خی بر کر ماه پیدا کنم
سمی الله من و دل علاوه شیخ بالله یو گفت ای سب
کاشف در هر و حرکوش در پسی چطانته و دلیل
تعویز را بخواه بیو بیست و خونه بر تغییر باشند

کما احمد الرحمه ۱۱۱۲ ۱۱۱۳ طام عرا ۱۴۱۰

ط ۱۱۱۴ ۱۱۱۵ ۱۱۱۶ ۱۱۱۷ ۱۱۱۸ ۱۱۱۹ ۱۱۱۱۰ در علاوه
کس که در قبرستان رخ پیدا کند و بیهار شود پیش از

را از درد ناشی چغونه بود مصا بی خرد داد
دست دیگر سازد اشت سایه عو فرمود که این همه
حاجت تو در کی سرت و بدر تجویز دم چکو از جراحت دلیل
گفت یا پسی الله چنین مردم در نزد من که در نزد رئیس فارس
رسانم و بسیار شو خد علیهم فرمود علاوه علی چهار
دیو گفت این تعویز بخونه گو سفید بزرگ بیو بیست
دعا خود را برداشته باشد که احمد الرحمه ایم داشت
از ۱۱۱۸ عرا ۱۱۱۹ ۱۱۱۱۰ ص ۱۱۱۸ ایام

۱۱۱۸ ایام و راه ۱۱۱۵ ۱۱۱۳ ۱۱۱۲ ۱۱۱۱۰

بعد در علاج محکم کرد در عکس کله و مطاوی بر تردید دیو گفت
را آمد نام وی معلو شی بخواهند عورتی بخواهند
در از درست اشت سایه که گفت ای ملعون من کیشند

تیا بگرید و آنده ام و سرو گردانه او دشنه بود را کند و در کنینه
د عذر ابر ایشانه ^{خواه} ایسب سو نزد در مژانه بر هم زند ^{نمایل}
کند علاج دیر هم باشد دیو گفت این طهم را به شراب
کند و بخورد و خسند عد دیر کو شفنا کو در زیر داشتی
خود کند طهم این است طهر دام دو دمه را طه

۱۱۱۹ ع بخورد علاج زنی که اندامش بود و کند
دل و چفت ^{پیام} را اور دنیز سلیمان ^{هم} فرمود این ملعون تو در
کی مری باش و مردم را چگونه مر فریان ^{از} دیو گفت مکاوای
نمی در گرد اگر در زمانه مری باشد و نفس بیلهه بل محکم
نام اندام ایشان در دکند گفت علاوه پیش ^ب صبح دیو گفت
دیر اچوب جسمی رهند و خونه کمی برو این ^{مع} عرب زخمیون
بر سرخ تپنند و با خود دار و بار بکار ایشان ^{ست} بار زند
وزر بین دادم در بزرگ ایشان خود کند و این ^{تعویذ} را با خود دار

۷۹
و بدرست درست مردم ^{هم} با خود دیو گفت پا پیش مکاوای
خنی در بیگانه کاه و نه مکان باشد و بدرست آنها کم مرد ^{لا}
سرست زهه گردانم وزهه اور ^{آنها} آنکه کم در برسد
صلیانه گفت مکاوای ^{هم} با خود دیو گفت اینها تعویذ
را این سند پیوند میزند ^{نیز} میباشد و با خود افراد مکاوای

خنی را بده و طهم این است کاتما دو
۱۱۱۱ دو دام طه ب را در علاج کسر که در بوان
شود و گردید کند و سرو گردانه او در دکند ^{لیو} ^{محمد} ^{بل} کرا
آور دند ^{سلیمان} ^{هم} فرمود این ملعون تو در گنجائی
و بدرست نویم دم چکمه نه مری باشد دیو گفت پا پیشی ^{الله}
مکاوای ^{نمایل} در دنیز ادی ^{میر} باشند ^{نیا} ^{کاه} ترسی بدرست

که شناپایا بیم احمد الرحمن الیکم السلام ۱۴۱۲ م ۱۳۹۳ هجری شریعه
۱۳۹۳ هجری شریعه هیئت بحر صدر

شده بیم در علاج زن و پوهر که دشمن میگردیده شنوند
دلیل شفایت را آورده است میان که فرمودند نوچیت و جای
که در حیاتی خود دنیا و بیکاری خواسته باشد
نمایم خواستند و بیکاری خود را باز کنند و گفت
باشد و بیکاری خود را باز کنند زن شوهر دشمنی فراموش
دشمن از خانه ایشان بربر میلیان میگفت علاج

در برجی باز نزد دلیل شفایت این دعوه را بتویی دنای خود دارد
بهم احمد الرحمن الیکم السلام ۱۴۱۲ م ۱۳۹۳ هجری شریعه
و ایام ۱۴۰۲ هجری در علاج کس که آماس کرده باشند
و ایام ۱۴۰۲ هجری در علاج کس که آماس کرده باشند

صلی اللهم آور دنیا می طلعته بود و چهار دست نیزه
مکر غیر بوسیله ای گفت اعلمون چار تو چی سه
و بیکاری خود را هم نمیخواست دلیل شفایت میگفت ای حجج
جایز خیه در تزوییتی آدم باشد و هم کسی شکر تند رئی
جانبی ایور دنیا او شن برخانم و ای ایشی باد کرد
و بیکاری خود را ایشی را بکش ایم و ایش زردار ایشان بیکاری خود
فرمود علاجی هم با ایلار دلیل شفایت باشند و گفت رانگش
در زعنفان شنوسید و در موم کیم بند در آب لرزاند و
د آب لجز در تاشفا باید اللهم اللهم ایه لام عز عز اد

ح ۱۴۰۲ م طاکه ۱۴۰۲ دده و ۱۴۰۲ هجری شصتم واه

۱۴۰۲ هجری در محل در برج کسر که لرزد و گفت از دهن
برآورده و دنیا لابر هر لیل دلیل شفایت بیکاری آور دنی

سه‌زادم فرمودنام توجیه و جابر توپی ساخته مانند مخفی بجه
 و بالغی رش از هم پلز کرد و مستشار سرخه درازدا
 گفت جابر خود در چهلیست دبیر توپی هم چگونه جراحت نمود
 گفت ربانی الهه مارای خن در رحانها سر خرد مردانه
 و پرسخ آن احمد خود را بدم نمایم خاتمه پروری را فتد
 در ناک بر هر زند سلیمان لگفت بایملعوه علاجی هم
 باشد گفت تم خوبند و مگر زخم اور اهتمام زبرد اینم او را خود
 کند ما بین تعویض را بر خوبی پیشید و بآفوده
 شما باید بزم احمد الرحمنی اینهم اعتنی از دام کل کر این مده
۱۹۸۸۱۹۸۸ ادام و عادا ار و م و ع
 در علاج کنج که مسرو و صورت نداشت بلطفه دیو شهد سه‌شم

را آوردند بهاموس سرمه خندهن ع فرمود ایملعون جابر تو در کلنت
 دبیر توپی هم چگونه سرمه لازم بگفت را پسی الهه مارای
 خن در هم جا بالله هر کس خواهد که مسرو اندام او پیدا
 شود خانیه من هر و خونه و زق مانند را با یکدیگر بسازند
 و شکر کند و میاند و باید پایه هم نرم کند و بپرس خاک که خواهد
 عمالد مسرو بپاکند و آنها اعلم بپرس در علاج اینم علت
 پا در کر پیدا کند دلیل هست هفتم را آوردند لایل ع
 فرمود ایملعونه جابر تو در کی امر برآش و دبیر توپی هم
 چه خواست دیو گفت را پسی الهه گفت را پسی الهه
 مگا و اسریه در هم جا می‌اند و هر کس طعامی را اشترود
 سه آب دمای در آن ایندازه ناعلمت پیدا کند هر کس
 بخورد نا خوش شود و ربخوار سرمه پیدا شود لایل ع

گفت علاج شر بچه با خود یو گفت پر کشید و ایندیار شوش
دست پیش از فیور و رفع آن ماده کیا نزد داین تعلیم را پیشنهاد
نموده بزرگ باشد و با این طرز در این ایام این ایتم
در سماک کشید نمود کنند ۱۱۱۴

۱۱۱۵

۱۱۱۶ م مر روز ۱۱۱۷ هجری
در علاج طفیل که در نفع ورناگر او صبدل گردید یو
را آورده نهاده مانند خناسی بجو و پیرانه دلایل پیش نخواهد
صلیانه گفت امکنیون جابر تو کی اسسه دبر عرب دم پکونه خواه
دیو گفت یا پیش از میواری صبح در باغها دخواه میباشد
بر طبقه هار و بر خود میریلیم و خوبی بر او شاه میر زنم از آن
شان رفته بکر دالم و بسیار گرمه کنند طفایها ورود

بروز باره کشید و ضعیف کردند سهاده عالج شد
بی ما شد دیو گفت کوکن پر طایز بد هند و این نکوکن در
از جون بزرگ سیاه بکسر و با خود دارند ۱۱۱۸ هجری
آهیا شر اهیا ها ها دهانه کا وزار سالم و لام
سر دل کار سر خار مر نهاده ۱۱۱۹ هجری ۱۱۱۸ میکنند

مشخصت حشم در علاج کی کشیده بز کند دیو گفت نعم
را آورده سایه هم پرسید که امکنیون جابر تو
کی اسسه دبر عرب دم جکونه خیز گفت بسته تر
در مستوی اسیه بیرونی و هر کس بسیجاید من اور ا
بر بخانم در نفعی اکن اکن که بکسر و بکاری
او بطور انجام داده گفت علاج شی چه باشد

کشید علاج شی

دار برگفت پایانی اینه جا من بی مرطوبه هاد
بی جایی که آتش کند و من در میان ادشان دم
درست خود را بر لوح از درمانه ورنگ امشان زرد
مشود و از حالت برجند و بنا بر هر زن کویی که مارند
سینه هم گفت امکنیه علاوه چشمیست در گفت
علاء شر ای که در میان آتش کند خواه طنور
خانه مطلع شوی که سبز نمایند و موادیم را کنند
دانه دهیار را نوشتر با خود دارد و تاشنا پایید
برآورده چنین اینهم که ومه ماسته ایه که ولیسو الحنفی
الله اصوی ایه می شاء ایه که ولیصف السو الا ایه
بزم الله ماسته ایه ایه می کان بنجه نیز ایه در علیج

گفت علیو خشنانه اکه مشوزه را پا کینه نماید
وشمع و چراغ بیخ زدش ز بیا بیا ورد دور گفت
نمایزه از مرای خیر سایه بیان بیا بیا ورد
و این طام را بسی پید و ما خود دار دیم احمد
الحمد لله رب العالمین رب جنات رب جهنم رب العمالق و رب
قدیم ما الراسته لر شری و لر نیزه لر ما ایم لر

۱۴۹۱۰۵۱۰۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱
زیلو هفتادم در علیح کسی که در سر را مارود
و غیرست پندر زیلو هفتادم را آوردند بدز
و چهاردهست و نهایا داشت کفت اهلی علوی کی امکن

کسی که در مکان خوف کرده و شخصی را اندیشه است همچنان
و پراغ و بویر خوش بگذرد و این طلسم را بتوانید
و با خود را در دنایه بسته بگذارد ۱۹۹۱۱۱۷
دیو هفتاد یکم را آوردند در نزد مسلمان ۳۴ بزرگی
نشسته بخود و هر مار را تجیی کرد و بوجو سلیمان عابدی
ملعون نام جمیعت و جابر در یکی سنت گفت جای
خود را همچنان برای هر باشد و هر کسی در آن جاها
آید نمی بجهشست خود را بدان نمایم و غشی کند و باد
سر سپید آکنده سلیمان نمایم گفت عذر و جشی چست دبو
گشت عذر و جشی لغزد بزر و عظیم و مر عظیم که کنند

۸۱

و دنای عظیم برگردانه بند و تا حقیقت پایان داشت
علائم کسی که کدل او در دکن و وزر و ملطف
گزد دیو هفتاد هم را آوردند که هر داد و پایا
مسئل پایا سرمه اور سلیمان نمایم پرسید اهل عون تو خود را بخوا
چکو و هر قدر سلا لا و چادر کی سست گفت
یا پس اله جا سرمه در پایا سرچار و در چشم هر با شو انجیر
و تو دوانار و کل و هر کس که در پایا سر این جار
در حیث بولنها ببر سر آنه را بر بخیام و ناخوش
شود گفت عذر چشی پیه با هنر گفت پایا بته اله
علو چشی به عظیم و بویر خوش را بین دنار را

الى من اسكن الله سكنته بالذى ان دثنا
هذا
يکى الى يبح فیظلان داوا کد علی طعنات
فی ذالک الایات تکل صبا در سکون بمحق
بیما شد الی حنن الجم سجانل انت الله
اکر به د معوز تین را نبود و الملک ایکیل
القدیم سجانل انت الله فاصنی احباب
یا مجیب الدعوات یا عالم البليات یا
فع فیع الدّدرجات یا فتن لا البرکات
یا مالک کل ملعوب یا فاعل کل مفتوح
یا عالب کل مغلوب یا قادر یا يوم

الآيات سجّانات المهمّات كنّت من الطالبيين
فاسجّينا ونجينا له من العذاب وكنالك ننجي
المؤمّنون حسنا اللهم نفعوكيلنا ثم المولاؤ نعم
المخير دمنا خوسورة بفرمان من الرسول عباد
أنزل الله من ربّه إلى آخر رأسه دعاء
دعائى بورنا بور نبويه ببردين الله لازر ربّه الله
الروح الرحيم اللهم محققا سماتك الحسنى و
وصفاتك العليا ويا نذرا نذرت الله أشعل
إن لا إله إلا الله أنت نوح أينها الشاء
والعلة أذ هبها باذن الله تعالى

ياختان يامنان يابمهان نیم سخ باره کورد
 باد فنل باد هنات باد کرم بارمه باد
 اما من باد پلید باد ام عش باد فیروز باد
 هم او دین باد لعنو باد خام باد استغا باد
 قولیخ باد حیوبت باد باده ائی کریم بور
 دنجی که عظیم ذبور چون کوه و ماء قد
 اف هم و حنیم در دو پله دیوست در لکوش
 و شک معزا شزان و نرم اعضا فیض ابن نلذ
 که خامدہ بکند ببردن ردای باد اکرسیو دیصریو
 د خرمات بردار خدا هستی زر جیع احضا در جلد
 د خصب او بیرون رو باز ناشه و سبطوت

دان الله حافظوون و حفظناها من كل شيطان
 وجهم و حفظا من كل شیطاما ردار دان كل ذهن
 لما عليها حافظ ان بخش الشدید آنه هم
 بین عی و بعید و هو الغنوم الود و دنو
 العرش المجيد فعال لما يوی ملا تیک
 حد نیشا مجند فرعون و موسی بل الدین
 کفروا فی تکنه بیب والله من و رائیم
 محیط بل هو قران مجید فی لوح معجزه
 و انت یکاریل نبوی سید دبیمه الله انتی اعون
 بالرحمن هنلتان کنت تقیبا او عیش

وَبِسْعَيْنَ بِهِ مَارْجِنٌ

علت ذنان / هر که بظایع حمل نند هم را بظایع حمل را

از راد اسیبی بخار سد خود شیخ نویم در اندر و دن سکه بند زم و راد را

در رُب اندار زد چهل و زرَب را تمحَّر د فرزندش بیدار نمود حَمْي طَاع

حکیم رہنما در حضرت سیدنا اور وند عرضی کو ہر زیر کے مطابق حمل

لند باید زدن کنه بخیر مان فرست عراد مکارم معنی از فرزان

اداره کم صایع فریاد برخ تولدمان پندروز برز ضعیف نشوند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَالصَّلَاةُ عَلَى أَبِيهِ الْأَنْبَيِّ
وَالسَّلَامُ عَلَى أَهْلِ الْمَسَاجِدِ
اللَّهُمَّ إِنِّي أَنْذُرُكُمْ بِمَا كُنْتُ
أَنْذِرْنِي إِنَّمَا أَنْذُرُكُمْ مَا
عَمِلْتُمْ وَلَا أَنْذُرُكُمْ مَا
لَمْ تُعْمَلْ إِنَّمَا أَنْذُرُكُمْ
مَا كُنْتُ أَنْذِرْنِي إِنَّمَا
أَنْذُرُكُمْ مَا كُنْتُ أَنْذِرْنِي
لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ إِنَّمَا
أَنْذُرُكُمْ مَا كُنْتُ أَنْذِرْنِي
وَهُنَّ مُنْذَرٌ

خواهش نیتو سید و بای خود آرد در دهراویل ماه
در روز یکشنبه در ساخت غیر ابتدای کند پس شان
تاعمل راست آمده و حکام شد در پست هفتم

نَسْوَالُ الْمَاهُرِّمَ بِحَارَقِ نَجَفٍ ۖ ۚ ۚ

۱۲۵۵

۱	۲	۳
۴	۵	۶
۷	۸	۹

بیرون و باید دعای بادرینه بخواهد و هم با فهد و ارد هرات

طالع تود او و دند پرسید که در آوردن اطفال فعل

و چیت عرضی که پا نی به جله همار باناد مردی ان مفتران

نمیز جون حمل بکندران جله هر لاد خورد از فرزند باردارم

هر کجا خواهد لازم خواهد خلاص نه باید چیز نهاد نامطلب کمال

جن طالع تو را آوردن پرسیدند که در دلارن اطفال

عمل توجیه کفت پا نی به دشتر که مسیر بوز هتل را او

رسیده اکنون فرزندان او را صایع کم اکندا هد لازم خواهد

نه باید جن نهاد هرات طالع بوزار اینی آوردم

پرسید که در آوردن اطفال عمل توجیه کفت پا نیمه آ

چی نه نزدیک آب آتش هست هر که طالع بوز را باشد

لار و ضرر بفرزندان مارسد بادر دهن کنه فرنیه نهست

برادر کهارم فرزندان او را صایع کم بعضی داشتم بعضی

بعد از نولد بیرون و فاهمند علاج نه باید بادرینه بف

مارفع نه دبو بوزار اینی آوردن پرسید که در آوردن

اطفال فعل تو چیت کفت ریشه زفاف دست بیم

و بادر در نطفه زنم ناید تو رخواهد علاج نماید بادرینه خوب

هزات طالع سلطان را آوردن پرسید که در آوردن

اطفال فعل تو چیت کفت هر زنی بدینه طالع پنهان برخوا

در آندردن او سکن نایم چون نطفه برح آید بادر زنم نا

ناید تو رخواهد علاج خابد مشکل ن عفران همیکمل تمام نخوا

ما چهل روز آب این سو بخورد دبو بجهارم را آوردن پرسید که در

بیرون زدید دعای باد نینه کو اند بعد دهن با فهد و ارد هنرات

طالع ثور آوردن پرسید که در آوردن اطفال فعل

نوچیست عرضی که پانیع به جلمه همراه با ناد مردگان نظر فان

نمیست جون هنر بگذران جلمه را دخورد لازم فرزند بازدارم

کفا هوا همداز مرضی خلاص فتو باشد مینه نیز نامطلباً حاصل

عن طالع تو در آوردن پرسید که در دلارت اطفال

فعل توجیه کفت پانیع نه دفتر که مستثمر بوز جنتر را او با

درسید اکنون فرزندان او را اخایع کنم اگر تو اهدداز مرضی خدید

نه باشد جنی نینه ناید هنرات طالع هوزارا پنیر آورده

برسید که در آوردن اطفال فعل توجیه کفت پانیع ۲

جی نه نزدیک آب آتش همیش هر که طالع هوزار باشد

دیو طالع میبله را آوردن پرسید در آوردن

اطفال فعل توچیست کفت جای خانه در شب صفات
جود صاحب اینجا ستاره پادران خانه کذا در غیره جله
کمارم لازم فرزند آوردن باز در ارم با پدر غرام جن نینه
نماید هنرات میبله را آوردن پرسید که در آوردن
فرزند فعل توچیست کفت پادر فران من کیست
جن صاحب این ستاره بودت پدرن پادر برادر
زنم آور را لازم فرزند باز در ارم غرام باز نینه ناید تاریخ
نه دیو طالع میان دار آوردن پرسید که در
آوردن فرزند فعل توچیست کفت پادر فرم:

نفرمان خواست بد کارم بعفیون در کنم بعفیون بعد از آن هر طرف
 تخف او باید صد بار که تخفید نماید از زوره بود همراه میزان را از آن
 پرسیده در آوردن فرزند فعل توجیه کفت هر کجا صاحب
 این ستاره ایسی باراند باراند از آن دست که نه بخوبت
 خواست بد کارم روز بروز فرزند از ضعیف نمود پس
 دعای بده ناجیه نویسید با خود از دشمن نمود پس
طالع عقیب برآوردن پرسیده که در آوردن
 اطفاف فعل توجیه کفت جمله جهاد بایان نفرمان
 خواست برآد کارم و اور از فرزند بازدارم خواهد
 علاج نماید چندین نماید تا حاممه نمود همراه هشتم

آوردن پرسیده که در آوردن اطفاف فعل توجیه بار دست
 کنه نفرمان من سنت برآد کارم اور از فرزند بازدارم
 نست ن آنست که کبوتر دستیان نمود باید باز نماید زخم
ذبحه نارفع نمود یو طالع قوس را اوردن پرسیده
 که در آوردن فرزند فعل توجیه کفت بار کبوتر نفرمان من
 برآد کارم فرزندان اور ارضیه کنم خواهد خدمتی نمود پس
 نماید رفع نمود همراه نمود را اوردن پرسیده که در آوردن
 فرزند فعل توجیه کفت صاحب این ستاره بود
 رحکم درهن در آید چنانه بدو کارم خواهد علاج نماید قدر نیزه
خاید یو طالع جدی را اوردن پرسیده که در
 آوردن فرزند فعل توجیه کفت با نفع به چنانه

چهارمین لفڑان من سنت بد و کمارم که راز خرزندان

بازدارم باید همراه نمایند دیو دهم را آوردند پس بسید

که در آوردن خرزند فعل توجیه کف باز فرم بفرم

هنست بد و کمارم بسیع در شنم تعقیع بعد از این

هالدک تود خواهد علاج نماید باز نمایند بعد با قویاراد

خلدص فتو دیو طالع دلور آوردن بر سید که در

آوردن خرزند فعل توجیه کف سندید باز

لفڑان من سنت برادر کمارم خرزند ادویه ضایع

خواهد علاج نماید باز نمایند خلدص فتو اهرار باز هم

را آوردن بر سید که در آوردن خرزند فعل توجیه

کف پانجه چون بار عمل کرد از ده چله بدو کمارم تا جله

نه نماید خلاصی نه نخد دیو طالع هوت دا آردند

بر سید که در آوردن خرزند فعل تو چیه کف

پانجه زن که بطالع هوت سند لازم که بسیج چهارم

دست یا بیم نطفه که لازم نسب پدر بر جم مادر آورده باز دیم

نماید تود بید همکروشم بالا سینک رعنان نماید

منته که فر ناجبل روز ای ان را نخود بعیم خاوه

مکردن اند احشه خلدص فتو نماید لازم را آورده

بر سید که در آوردن خرزند فعل تو چیه کف پانجه

چون مفتره لازم باز رسید چیزی نیافرمان نماین

بین هفتادی فرازند فومنی صالحی بدارند
 دعا حرامت کی محقق لا اله الا الله محمد رسول
 لا اله الا علیه رالله وعلیا ولی اللہ والحمد
 والحمد والتحم من ذریته الحمدیں
 بعد اذ تمام سورہ بن نبی سید سجاد درست ربت
 الغراء عما یصفون وسلم على المرسلین
 وامدح تتم در بالعالیین وصل الله علی محمد و
 والحمد للجیان الطیین الطاهرین بی جنگ
 یا ارحم الراحیین صدق الله العظیم وصدق
 رسوله النبی نکوی و نخن علی زالک من

مدد کارم "رول بیدا کند در مکر بیدا کند خواهد علاج نماید
 همچهل اخراج با خود رار علاج نفود دعای هاندن
 اولاد برسید طریقہ رین منزه کردن حامد و اطمین
 ایشان بای بر زینا اذ بردن کند خاند منزه کرده مورہ رین
 نبوسید و در همین که برسد اینم دعا را نوشته ناخزم موره بعد از
 اف دوکرون خایر کند لذ موره است هبیج ادل رب
 هبیج هنام مخلص الحمین ربنا و فقبل دعاء
 محقق لا اله الا الله ارم صدقی اللہ اللھم
 احفظ فذری بین ۳۴م رب هبیج من لد
 نلت ذریتہ طیبۃ انک سهیج الدُّعاء

حق نوح بنى الله اللهم احفظ ملوك راينيه فداه

مبين جهاده رب اهل علني مقيم الصلة بحق

موسى كلهم الله اللهم احفظ قدره زانبه فداه

مبين پشم دینم بنم بنمه بارز نجف زندگان

زاده زانبه فداه حق توارة موسى والجليل علی

دز بوزداد و دز و فرقان محمد شاه حق

ششم جهنپ و میا آبل اسرافیل غرداپل مین

ششم حق محمد ته و على دعا طله هن و حبی

که باشی و سحر و ستم از ای که در زن بخانه نهاده بپردن

کن عحق لا اله الا الله عبادی و حفظ الله

من الشاهدین الشاکرین و ائمہ تهدیت
العالمین و صلی الله علیی محمد وآلہ اجمعین
ولعن الله علی اعداءہم اجمعین
بمقابلة من سليمان و ائمہ بعیانه الى
حسن الرحیم الا اعلو علی و اتوی ملاین
طريقه مریعین در صفوی و متقدیره بهیر طریق کا ند
مریع غایید و سونه مبادر که سین در اظراف انبوبید
محتریت اپنے عن راز نه که بچوش نهاده بعد زر دلداد
که اخذ در بزندگی از نبی مکان سکنی از زندگانی خواهد
لو وہ مبادر که سین را ای را ای را نبویه فتاوی

دعاى جهت اولاد لاپون زن بارگزارد

این دعا را فوشه هموم جامه پیکر در میان طرف آب بیندازد
 لزان را بر بستان را بینزید خارا بپردن که ورد و دکردن
 خایر کند طرف در را در میان آب روان نزند بعد
 بستان را بمهون بچرخاند سبیله الله الْحَمْدُ لِلّٰهِ
 جم الله الشافی بما کافی سبیله الله للعافی
 سبیله الله الذی لا یفی مع اسنه شش
 فی الا دین ولا فی النّاء و هو الساعی العیل
 و ذالثون اذ ذہبا معاضا بآفظن ان کن
 نهدی علیه فنادی فی الظلامات ان لا اله

یا اصل افیل
عده سه سه

این عل راز نی را بخوبی خواند
 بعد از دلادت که از نه را بترنده
 لزان مکن با گذرانند بعد
 کوره مبارکه سین را
 خواره که نیو شود و
 مجری بینت بد وع مشتقت

۱۰	۱۱	۱۲
۱	۲	۳
۱۱	۱۲	۱۳

۷۷۱۰
که هنوز

الآيات سُجَانَاتٍ أَهْمَانَتْ كُنْتْ مِنْ الظَّالِمِينَ
 فَاسْبِحْ بِنَا وَنَجِّيْنَا هُنَّ مِنْ الْغَيْرِ وَكُلُّ الْكُنْتْ نَجِيْ
 الْمُؤْمِنِينَ خَذِنَا اللَّهُمَّ نَعْمَلُ نَعْمَلُ نَعْمَلُ نَعْمَلُ نَعْمَلُ
 الْمُخَيْرِ دُرُّ الْخُسُورِ وَبَقِيرُ اَنْرُسُولِ بِهَا
 اَنْزَلَ اللَّهُمَّ مِنْ دَبَّهِ اَنْزَلَ اَنْزَلَ اَنْزَلَ اَنْزَلَ
 دُعَاءً بُوْرَنَابُودَ تَبَوْسِيدَ كِبِرَدَنَ اَنْدَازَ رِبِّمَ الله
 الرَّحْمَنَ الرَّحِيمَ اللَّاهُمَّ بِحَقِّ اَسَائِلَكَ الْحَسْنَى وَ
 وَصَفَاتِكَ الْعَلِيَّاً وَبِاَنْكَارِ اَنْتَ اللَّهُمَّ اسْتَهْمِدَ
 اَنْ لَا اَللَّهُ اَلَّا اَنْتَ نَحْنُ اَنْهَا الْعَيْنَ
 وَالْعَلَةَ اَذْهَبَا بَاذَنَ اللَّهُ تَعَالَى

اَلِيْهِ اَسْكَنَ اللَّهُ سَكَنَتْ بِالنَّىِانِ بِثَا
 حِكَى الرَّبِيعِ فِي ظِيلَتِنِ دَلْوَأَكَدْ عَلَى طَهَّانَ
 فِي ذَالِكَ الْأَيَّاتِ تَكَلَّصْ بِنَادِ مَسْكُورِ بَعْدِ
 بِاَمَانَهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سُجَانَاتِ اَنْتَ اللَّهُ
 اَنْكَرْ بِهِ دُعْوَتِيْرِ رَابِيْسِيدَ وَالْمَلَكُ اَجْيَيْلَ
 الْقَدِيمِ سُجَانَاتِ اَنْتَ اللَّهُ فَاصْنِي اَنْجَابَتْ
 يَا مَجِيْبَ الدُّعَوَاتِ يَا عَالِمَ الْعَلِيَّاتِ يَا رَا
 فَصِنْعَ الْدَّرَجَاتِ يَا فَنْزِلَ الْبَرَكَاتِ
 يَا مَالِكَ كُلِّ مَلْوِكٍ يَا فَاعِلَّ كُلِّ مَفْتوحٍ
 يَا عَالِبَ كُلِّ مَغْلُوبٍ يَا قَادِرَ يَا فَوْجَمَ

ياهـان ياهـان ياهـان بـاد سـخ بـاد کـبود
 بـاد فـن لـ بـاد هـنـاف بـاد کـم بـاد سـه بـاد
 اـماـس بـاد پـلـید بـاد اـمـعـش بـاد فـیـروـز بـاد
 مـاـوـدـیـه بـاد لـغـوـ بـاد خـام بـاد اـسـتـعـابـاد
 قـولـبـجـ بـاد جـیـوـبـت بـاد بـاد هـائـی کـهـیـبـود
 دـنـجـیـ کـهـ عـظـیـمـ ذـبـورـ جـوـنـ کـوـهـ وـمـاـقـدـ
 اـفـسـ وـجـنـیـمـ دـوـرـپـیـهـ دـلـوـسـتـ دـلـکـوشـ
 دـشـکـمـ غـزـاـشـوـانـ دـنـامـ اـعـضـارـ فـنـ اـبـنـ نـلـ
 کـهـ حـامـهـ کـنـدـ بـیرـدنـ رـوـایـ بـادـکـرـسـیـوـرـ بـعـوـیـ
 دـضـرـعـاتـ بـرـدـارـ خـداـ هـتـیـ زـرـجـیـ اـخـفـادـ جـلـدـ
 دـعـصـبـ اـدـبـرـنـ روـ باـذـنـاـتـهـ وـسـطـوـتـ

وـاـنـاـلـهـ لـحـافـظـوـنـ وـحـفـظـنـاـهـاـ مـاـنـ کـلـشـطـانـ
 دـجـمـ وـحـفـظـاـمـنـ کـلـشـیـطـاـمـاـرـدـانـ کـلـشـنـ
 مـاـعـلـیـمـاـ حـافـظـاـنـ بـلـشـالـشـرـبـاـنـهـ هـوـ
 بـیـئـیـ وـبـیـیدـ وـهـوـالـغـنـوـرـ الـوـدـ وـدـنـوـ
 الـعـشـ المـجـبـ فـعالـلـاـیـوـیـهـ مـلـاـتـیـتـ
 حـدـنـیـشـاـجـنـوـدـ فـرـاعـونـ وـمـوـدـ بـلـالـذـینـ
 کـفـرـهـاـ فـیـ تـکـنـهـ بـیـبـ وـالـلـهـ مـنـ وـرـائـیـمـ
 مـحـبـطـ بـلـهـوـ قـرـآنـ مـجـدـ فـیـ لـوـحـ مـعـظـوـ
 وـاـنـ یـکـاـدـلـنـبـیـسـدـ بـهـمـالـلـهـ اـتـیـ اـعـوـنـ
 بـاـرـجـنـ مـنـلـاـنـ کـنـتـ تـقـیـاـ اوـعـیـ

دمج روت الله وبيدانه ويفرمان
 الله ويشفقت الله ولاهول ولا قوى
 الا بالله العلي العظيم جهت ماذن
 اولاد نبويه بجهت زن حامله بافرد اراد
 لازم زاد خفوط ماذن جهات الله الرحمن الرحيم ولا
 يئوه حفظها وهو العلي العظيم فاسمه
 خير حافظاً وهو مرحوم الرحيم له
 معقبات من بين يديه ومن خلفه
 يحفظونه من احر الله ان ربى على كل
 شيء حفيظ انا نحن ننزلنا الذكر و

نقاشن بالله التبع البيجو على سمعك
 وبعشر لامسلطان بك على ولا على
 بضم لا على مشعر ولا على بشروا ولا
 على الحرف ولا على دهش ولا على حمني ولا
 على عجى ولا على عظامي ولا على اهمي
 ولا على مالي ولا على دزقني دفع
 سترت بسترة التي
 ملوك بني وبنات هنوة
 استرت به ابنة آدم من ملوك
 والقاهرة جباران يمشي وهبها مثل
 عن يادى واستأذنوا وملائ

وَمَدْحُودٌ أَمَّا مَنْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَعْمَلُ مُطْلَعٌ عَلَىٰ هَبَنْجَك

عَنِّي وَمِنْيَ السَّيْطَانَ عَنِّي اللَّهُمَّ لَا يَغْلِبُ

جمله فانات ات حیتھن دیستھن اللام

اللهم إنجاناتي

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

خیلنا ایلینا مکلینا ملینا مرؤوش در

نوش‌نمای نوش‌محل نوش‌قطبی ایلخانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حکایت زندگی را خود نماید یا بخود نمایند لازم هفتاد نفر

همه از طرف دست چیز آرد کرده خبر کسیدن

بَلْ أَن رَّدَ بِأَتْشِي سِنْخَ دَائِمَه طَسْمَ رَانْزِشَه نَجْوَدَكَ مَادَه

د هر میان نک نزاید بعید هر میان زن نزاید

نمیز نت ده سخا لازمو ده ندست محبر بیک همچو علاد فردی

نزن ننمی باید می خواهد لدر عده لازم به بافت احیا انتتاح

۳ یا مفتح ۳ یا سمجح یجیوس ۳ یا عالم

الغيب ۲۰ يا علوم ۲۰ يا عالم ۲۰ يا الله اسْتَغْفِرُ

الْسَّجْدَةُ عَلَىٰ بِحْرٍ قَادِمٍ صَفِيَ اللَّهُ تَعَالَى نَوْعٌ

مُحَمَّدٌ مُّحَمَّدٌ بْنُ مُحَمَّدٍ خَلِيلُ اللَّهِ مُحَمَّدٌ مُوسَى

كَلِمَةُ اللَّهِ بِحَقِّ عَبْدِي رُوحُ اللَّهِ وَبِحَقِّ مُحَمَّدٍ

بَارِيْنَادَرَدْ بَارِلَادَرَدْ نِيْ اَكَلُوْحَ كَلُوْحَ سِعَرِيْ طَلَمْ اِبْنَ حَسَّبْ

نوسیده بربیتہ بند و بعد لازمہ ب محجھ ہن کبینا الغلب و ا

وَالْتَّائِبُ أَنَّهُ عَلَى رَحْمَةِ لِقَادِرٍ بِوْمَ يَنْبَغِي إِلَيْهِ

فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِيَةٌ إِلَى زَانَ الصَّدْعَ يَابَانَ

القوة المتنامية على النطعة في ضارعكين

إلى قدر معلوّم أحفظناه من كل داء مباحث

يَا امِّمَّ الْرَّحْبَنِ اهْاهَا دَصْحَصْحَصْ

صحیح مرسودی راہ ان کا

اللهم إلهي ملوك السموات والسموات والأرض

وَسُلْطَنَةٍ وَعَجْمَىٰ وَلِيَأَتْهُ مِرْبَىٰ دُلَارَانِ شَكْلِ رَارُوح

الإمام لرزق رتب العالمين رَدِّ دُرُّ دُرِّ زَلْزَلِيْخَارَتْ سَوْتْ أَكْرَنْدَهْ إِبْنْ

میخ را نویسید و با آن بشوید مانند آن خود را با خفتگی در کنار

صد ساله بگذرد باز کیم و در مردم سخن باز میگذرد از مردم نجده

نحویہ ملکعہ مدنظری است. بوسما

صيغنا طاعا عووفر قات تع هنامش مدد

مات مويعاً هابك عباً بجيبل صلصلة طهارل

طهاها هو هنر کردم هر سه مر

نوع دیگر همچنان فرند میباشد این طبقه مونوبیلدر

مازوی راست سپه مرد با در حج جمع نور طار کید اگر مرد ختنید

مَلِكُ الْأَرْضِ بِنْ سَبَهْ بَارِدَرَدَ كَرْ وَجْعَ اعْصَمَيْ مَارِنَةْ

دَفَارِ بَيْنَمَ بَارِ جَهْنَ آسِبْ ذَرَدَ حَنْ أَكْرَفَاهِ فَارِ

صَحْتَ لَزَرَابِنْ تَقْوِيْغَ رَلَرِ لَحَافَذَ بَاكَتْ نَوْبَدْ بَنْزَرْ أَكْرَدَ بَلْ

بَندَ بَكْرَبَزَرْ أَكْرَكَفَارِ بَشَدَرِ فَعَنْ يَارِ حَمَدَ اللَّهَ اللَّهَ آسِبِي

الَّهَ أَكْبَرَ اللَّهَ أَكْبَرَ نَاتَ لَا مَكْبَرَ نَاتَ مَحَمَّدَ دَسَوَالَهَ

نَاهِنَاتَ بَا حَنْ الْمَغَرَدَ الَّذِي لَا تَقْلِي الْغَرِيمَةَ

أَمْوَذْ بَعَثَ اللَّهَ وَخَدَنَهَ هُونَ الْجَنَّ الْمَنَّ

اللَّامُ الْحَقُّ وَجْوَدُ وَأَمْرَضَهُ بَجَهْتَ جَمِيعَ

كَلَدَلَتَ وَلَجَهَتَ التَّوَرَنَدَ الْأَنْجَيلَ

وَالْزَّبُورَ وَالْفَرقَانَ الْعَظَمَمَ وَلَجَهَتَ

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدُ دَسَوْلَةَ عَلِيُّتَأْوَى لِيَ اللَّهُ

دَفَعَ حَنْ بَنْوَبَدْ دَرِيَازْ دَنْدَرِ رَفَعَ نَفَقَ بَيْمَهَ اللَّهَ

آلَ حَنْ الْجَمَ الْكَكَ أَبَكَ الْكَكَ هَكَكَ هَوَمَا

عَلَيْهِ بَحُولَهُولَةَ اللَّهَ وَفَوَّهَ وَعَظَمَتَهُ

وَعَقَقَ مَحَدَابَنْ عَبَالَهَ وَشَفَاعَتَهُ لَا إِلَهَ

إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدُ دَسَوْلَةَ دَرَفَعَ يَاعَلَتَ بَقِيَّ

سَلِيمَانَابَنْ دَادَدَ دَدَفَعَ يَاعَلَدَ دَفَعَ حَنْ

بَرَلَنَدَتَ كَرَدنَ دَبَرِيَ دَرَدَغَنَ نَلَتَ بَارِ بَاهَفَتَ بَارِ

لَجَوانَدَ دَدَكَنَزَ آسِبْ ذَرَهَ بَنَيدَ ازَرَهَ تَبَرَهَ دَكَبَرَهَ نَزَادَهَ بَهَ

سَبَمَالَهَ آلَ حَنْ الْجَمَ خَذَمَتَ عَلِيَّكُمْ اسْكَنَ

بِهِ جَارِيَهُ وَجَنِيَهُ وَهَيْنَهُ وَفَيْنَهُ وَ

فَيْنَهُ ادْفَيْنَهُ اوْهُوكَنَهُ اوْجَكَنَهُ بِحَتَكَ يَا

اَمِّمَ الراَّحِينَ دَفَعْ نُوبَدْ زُوبَدْ بَخْرَهُ مَالَهُ تَوْنَ

اَلْقَمْ اَعُوذُ بِعَنْ قَلْ لَا الَّذِي اَنْتَ اَنْجَى اللَّهُ

الَّذِي لَا يَمُوتُ وَبِالْجَنْ وَالْاَدْنَ تَحْوِتُونَ

مُحَمَّدَهُ يَا قَنْ يَا قَيْوَمْ دَفَعْ سَحَرَرَزَعْ حَتَ

سَحَرَدَهُ دَفَعْ حَنْ رَوْزَكَشَهُ اِنْسَهُ هَمَادَهُ رَامَطَانَ بَنْبَدْ

بَنْبَدْ بَخْرَهُ صَحَتْ بَابَهُ مَكَهُ ٢٢٢٣ مَلَكَهُ

اَنْسَهُ اَهْيَا شَاهِيَا بَعْلَهُ لَا الَّذِي اَلَّهُ

مُحَمَّدُ سُولَهُ لَهُ بَالْجَنْ بَالْجَنْ بَاهَكَاتْ

يَا هَلْجَنْ يَا اللَّهُ الَّذِي لَا الَّذِي اَلَّهُ هُوَ هِيَا

بَحْقَاسَهَادَهُ الْمَخْرُونَهُ الَّتِي نَامَتْ

بَلَهُ الْمَهَوَاتْ دَالَادِغَهُ اَهْضَهُ يَا بَعْثَرَهُ بَلَانَ

وَالْشَّاهِطَيْنَ اَخْوَبُهُ الْبَلَادَهُ مَافُ الْفَهْنَهُ نَهَنَ

اَبَنَ نَهَنَهُ بَحْقَهُ خَاهَ سَلَيْمَانَ اَبَنَ دَاوُدَهُ دَهَ

قَالَ مُوسَى مَا حَيْثُمْ بَدَهُ السَّحَاتَهُ لَهُ سَمَهُ

سَيْطَلَيْهَانَ اللَّهُ لَا يَصِيلَهُ حَلَّ الْمَعْدِيَنَ

دَفَعْ جَنَ اَبَنَ خَرْفَتَ رَاهِيَكَتَ زَعْمَارَ

وَهَفَتَ رَوْزَدَرَبَازَوَزَفَهَ سَبَدَ دَوْرَعَدَلَانَ دَرَ

دَرَزِرَاتَشَ دَانَ فَرَدَرَعَجَهَ بَيْبَهَ لَزَرَوَهَهَهَ

عہت علیکم یار اسماں کی سی کر سادی

او د بکی کو زنکی غرہت علیکم یا اصحاب

الستّي و الواس من الباع و الولادوا

و ایلیز سینکڑہ میں سینیٹ بارستہ والد

دین و مهادانی نکارا بی جامانی سوہہ

عَنْ الْقَلْبِ فَلَمْ يَأْتِ فِي مُكَلَّفٍ

اگر کسی را حنی کر فہر ملدا سے صورت را دینے وید کھزان



نحوه در فتح جتن اینه طلس را در زیر داشت

دکنہ جی کرذ میں اور وہ دو ۱۹۹۹ء ۲۰۰۱ء ۱۹۹۸ء ۱۹۹۷ء

//ग्रीष्मं च वार्षम् //

خان عزیز خوش بود و می خواست میرزا محمد را

اھنطاں موس عوچ یا عبد الرحمن بحقی سلطنت

مِرْعَوْنُ اهْبَأْ شَلْهَبَا بِحَقْ وَعْدَهُ

دِيْنَ اللّٰهِ الْأَكْبَرُ حَمْدٌ لِلّٰهِ الْعَظِيمِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ مَنْ شَاءَ عَلَيْهِ

حاسدا شہنشہیں جنک یا امیر ائل

جین مرع خی زده نفع خت پرورد هنر ادشاده ای ذهنی در جویی

۱۴۷	۱۴۸	۱۴۹	۱۵۰
۱۴۸	۱۴۹	۱۵۰	۱۵۱
۱۴۹	۱۵۰	۱۵۱	۱۵۲
۱۵۰	۱۵۱	۱۵۲	۱۵۳
۱۵۱	۱۵۲	۱۵۳	۱۵۴

طاده اول سکریمکدرو
۴۵۷۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سینہ عصی ملکہ اگر جن کر قہ بہوش مکند سیخ نہ مکو بدرا ہے ہم

نوع دیگران ۱۸۴۹۷۸۸ میرزه علی ۱۱۲

طسم رانو شسته بر زان دیوارانه نمیدد دنیو را از زدن در قرستان

ع	ل	ك
ل	ب	د
م	س	ك

ع	م	ل
م	د	س
د	ب	ك

بِحَمْدِ رَبِّهِ مَا لَلَّهُ أَكْبَرُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ

اذ لى نوبلا عل دهوقا اذ لى بالا ذلية

نَبِيُّهُ الْعَلِيُّ لِمَنْ يُولِّ وَلَا يَرَى لِمَنْ يَسْتَكِنُ يَا أَيُّهُمْ

اَللّٰهُ جِئْنَ يَا حَمْيَ يَا قَيْوُمْ يَا دَوْنَ يَا حِيمَ

يَا حافظ يَا حفظ يَا حفاظ يَا حفظ

و	و	و	و
و	و	و	و
و	و	و	و
و	و	و	و

و	و	و	و
و	و	و	و
و	و	و	و
و	و	و	و

و	و	و	و
و	و	و	و
و	و	و	و
و	و	و	و

و	و	و	و
و	و	و	و
و	و	و	و
و	و	و	و

ل	ل	ل	ل
ل	ل	ل	ل
ل	ل	ل	ل
ل	ل	ل	ل

ل	ل	ل	ل
ل	ل	ل	ل
ل	ل	ل	ل
ل	ل	ل	ل

اغين بكلمات الله النامات واسمائه الحسنى كلها
 عامة من شر التامة والحاقة ومن مترهين
 لامة ومن شر حاسدا زاحم سجانك يا
 لا الله الا انت يا رب كل شئ ودادته
 وامنه ولزاته بالالا لحمة الوفيق
 جلدك عتى درارا يليل امواكيل اسمائى
 طاطا يليل بمحلك يا ارحم الرحيم
 محبت احضنلى باراد جبل عدد باقلوره عدد دزال
 نجوسيد ما درت وده بعدد النوبيد ما درت وده
 ديكير راهي ما فد وده ديكير شيطان ديكير طف ديكير ام
 رسم ان شخسى نجوسيد فلادجي نواز ديرهم به فلطفونت عاج

خل فرطاس که مکار دز روز بیارد دنگر جو لرن خاید
 در محلی خلق پا کیزد بنشید هر روز هفت صد نود نه ترمه
 این هزار دو قل اند نبو عکس بیخ و دست نماز را بسیک وضع نگواند
 در دز خیارم شروع به بیرون لاغنه کنفایتیه مرآ دره نه
 حبیله الله الوعاظ عیم ائمه علیکم یا شیخ یا
 خفع یاد فیخ بحقار جل اجل جوش
 جوش حبوش سلطان ان شبد لواحده
 هند القطاس لفت عالصه مع سکته
 مذوب اهی نا هند العسر وانکا تفعل سا
 سلطنه الله علیکم ملکیتیه من فارغ اخماهن
 وحدین کل اینمیعن رحیم دایسیکم الجل العجل

غلام در شان یاد شاهان نک چون حق پی کی
 خداو پیا می وام عیان اکم که راجع فرو پنده یاد پیا پی
 اولاد کرده بند هر چند گاه و اولاد هر زن تو پا بین خاطر عت
 نگند دعای بجهل طین را هفت یار یا یه فیه بار یا
 بیست هفت یار کو افز هر زن تو امانت گند قرار دو هر ترس
 نسخه قرطاسی نیز درینه دیگه امته اماعده دلایل
 بجهل طین با نزد هر ارت چنانکه در بیان نزد هر روز نگه
 هر دز راز را بارخواز نزد طبا قاید در دقت
 خوانند بجهل طین الساد بخاغه ناگز نبوید
 نعلم یاریک نبوید ریگز مان وو گرد اکنخواه
 مختصر کفیم فخر صفت مه بعد رسماه ایرنه

با تختیتا با مشتیتا و يا مو شتیتا با تختیتا

و با تختیتا بحق كهيج و فهيج و ككمج
و كمهيج و ككهيج و ملهيج و شهيج
و ميهيج و مهيج و طمهسيج و عقا

اهیا شاهیا ح ٢٠٠٥٠ ح ح ح

ع ل ع ح ت ه ب ن ک ش ح ش ا و ا ب ل ال ع

خوا هن عظيم به لطيف بسم اللهم اعن

الزعيم به لطيف اشها طوف به كيش

به كيش يه لكيش به كيش يوقيش

ا ه ل ع ف ل ط ي ف ب ه ل ط ي ف ه س ل ط ي ف

س ل ط ي ف س ت ل ي س ت ل ي ب ه ك ي ش

ب ه ل ي ف ي ه ا ه ل ع ف ي ع ل ع م و ن ا ر ك ب ا

ط ه و ش ي ا ه ب ر ف ش ي ا ر و ش ي ا ط ه و ش

ي ا ط ل ع ش ي ا ط ه م و ش ي ا ط ل ع ش

ي ا ب ن ا ه و ش ي ه د ن ي ق و ش ا د ه ا ي و ش

ي ا ه و ن ا ظ ل ع ش ي ا ه ا ع و ش ي ا س ت ن ا

ط و ش ا ب س ط ا ه و ش ك ل ح و ش

ي ا ق ه ح ا ش ي ا ع ل ي و ن ش ي ا ا ن و ش

ب ع و ش ي او ز ا ن و ش ي ا ع ن ط و ش

ياسهيوش يا جوش يا جوش يا اوش يا
 ووش ويا علقت ديا يوهيش وعلقتيوم
 ديا فلتاتويم ديا علتنا قشي ديا هر اقتن
 اجيوابو يا ايها الاعوان باسم المزدوني
 ومهنوبي اجب يا هيوش يا هيوش ويا
 عالم واجب يا همايان واجب يا همدون
 وشان واجب يا هيتوصي واجب يا راح يا راح
 يانع طاطلا استلات بوايا يليلطون
 جارا جارا كندوش وعلوش اي ختفوم
 كتها كنهقلو كورزا ما عنطر بيهها

طوح يا هموح يا طوح يا هموح يا بلوح
 اريفع ديا وهيج ديا مرفع ديا ارطاهيج
 وج طاهيج در طاهيج افتح النكعيج
 ككعيج د ككعيج د كهكعيج ز كهكعيج
 هكعيج كهعيج لهيج نهيج و ساهيج
 د ههيج د ههيج د ههيج د ههيج د ههيج
 يا تختيار يا قطي شاريا و سطحيتا
 د يا سلطنيتا د يا سليتا د يا هلينا
 د يا هلينا د يا اصلينا د يا اصلينا د يا هلينا